



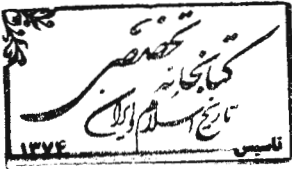
پروش شاهین

مطالعه تطبیقی، بازشناسی و تحلیل مفاهیم عقلی
وفلسفی شاهنامه از دید جهانگیر کویاجی
دانشمند پارسی هند.

دکتر مهدی غروی

از دیگر انتشارات مجله هنر و مردم:

- ۱- تاریخچه تغییرات و تحولات درفش و علامت دولت ایران از آغاز سده سیزدهم تا امروز
تالیف: یحیی ذکا - ۲۵۳۴
- ۲- فهرست مطالب و اسامی نویسندگان مجله هنر و مردم
از آبان یک هزار و سیصد و چهل يك تا آبان یک هزار و سیصد و پنجاه و دو - دیماه - ۲۵۳۳
- ۳- ریشه های تاریخی امثال و حکم
تالیف: مهدی پرتوی آملی - ۲۵۳۳
- ۴- گلستان سعدی - تصحیح شده محمدعلی فروغی
آذر - ۲۵۳۴
- ۵- تاریخ موسیقی نظامی ایران - از حسینعلی ملاح
اردیبهشت - ۲۵۳۵
- ۶- شاهنامه از خطی تا چاپی - ایرج افشار
تیر - ۲۵۳۵
- ۷- هشت بهشت و هفت پیکر - دکتر محمدجعفر محجوب
تیر - ۲۵۳۵
- ۸- کریماجلی قلم
اسفند - ۲۵۳۵
- ۹- اصفهان در دوره جانشینان تیمور - از دکتر لطف الله هنرفر
اسفند - ۲۵۳۵



پرویش شاهین

مطالعه تطبیقی، بازشناسی و تحلیل مفاهیم عقلی
وفلسفی شاهنامه از دید جهانگیر کویاجی
دانشمند پارسی هند.

دکتر مهدی غروی

این کتاب در یک هزار و پانصد جلد در تاریخ تیرماه دوهزار و پانصد و سی و شش
در چاپخانه نقش جهان بچاپ رسید.

تاریخ حیات شاهنامه فردوسی در نیمه دوم قرن نوزدهم، در مشرق زمین از درخشش خاصی برخوردار است. درین عصر در ایران و هندوستان و دیگر نقاط فارسی زبان جهان شاهنامه‌های چاپی بسیار در اختیار مردم قرار داده شده بود و آرزوی ایرانیان و دیگر علاقه‌مندان به زبان فارسی که تملك يك شاهنامه بود کم‌کم جامه عمل به خود می‌پوشید. شاید یکی از علل مهم ترویج بی‌سابقه شاهنامه در محافل عام از جمله قهوه‌خانه‌ها وجود شاهنامه‌های چاپی بوده است.

در اروپا و آمریکا ترجمه‌های گوناگون شاهنامه تقریباً به همه زبانهای بزرگ جهان وجود داشت و می‌توانست عطش علمی آن گروه دانشمندان را که همه‌جا در پی یافتن و سیراب شدن بودند برطرف سازد. تحقیق همه‌جانبه نلدکه باب جدیدی را درین راه گشود و ایرانیان نیز به تدریج و با طلوع نهضت‌های آزادیخواهی به فرهنگ و هنر ملی خویش روی آوردند، با دانشمندان ایران‌شناس اروپا حشر و نشر یافتند و از روش جدید تحقیق آگاه شدند و به این روال مقدماتی فراهم شد که در ثلث اول قرن بیستم توجه به شاهنامه در سراسر جهان قوس صعودی داشته باشد، اوج این قوس برپائی هزاره فردوسی بود.

قرن نوزدهم، قرن شکوفائی مطالعات شرقشناسی در اروپا بود، در نیمه دوم این قرن مرکز مهمی نیز برای مطالعات خاورشناسی در آسیا تکوین یافت، خورشید جی‌گاما پارسی پرستعدادا بمبئی در نیمه قرن به اروپا رفت و در آن سرزمین با مول و اشیگل و اپرت آشنا شد و از محضر استادانی چون دارمستر و هوگ و منان و ویلیام جاکسن منتفع گردید.

کاما در بازگشت به‌هند، ایرانشناسی شرقی را در آن سرزمین پایه‌گذاری کرد، نخست برای رسمی ساختن زبان پهلوی در دانشگاه بمبئی کوشش بسیار روا داشت و پارسیان این شهر را به تأسیس مدرسه‌های خاص تعلیمات دین زرتشتی و مطالعات ایرانی واداشت. به‌پایمردی وی فارغ‌التحصیلان دو مدرسه عالی معروف بمبئی مدرسه ملافیروز و مدرسه جی‌جی‌بوی، در اواخر قرن نوزدهم همه استادان به‌نام در جهان ایرانشناسی شدند. گروهی ازین نامداران در شاهنامه نیز به‌مطالعه پرداختند. تحقیق در شاهنامه به‌روش جدید علمی در جامعه پارسیان هند، ریشه‌ای صدساله دارد و اینان درین راه برهمگامان ایرانی خود تقدم دارند.

درین مرحله نخست باید از ملافیروز نام برد که اگرچه در شاهنامه پژوهشی مهم انجام نداد، اما شاهنامه را بسیار خوب می‌شناخت و موفق شد که خود حماسه‌ای به‌تقلید از شاهنامه به‌نام جرجنامه ترتیب دهد. در مدرسه‌ای که به‌نام وی تأسیس گردید بررسی شاهنامه و شاهنامه‌خوانی از مواد مهم تحصیلی شمرده می‌شد.

کتابخانه ملافیروز که پایه و اساس کتابخانه کنونی موسسه کاماست نیز از نقطه نظر کتابهای فارسی غنی بود و کاتالگ آن که در سال ۱۸۷۳ به‌چاپ رسید از قدیم‌ترین فهرستنامه‌های تفصیلی کتب خطی فارسی از جمله شاهنامه است.

قدیم‌ترین کار مربوط به شاهنامه که توسط پارسیان هند صورت گرفته و متأسفانه حاوی نام مؤلف و محل چاپ نیست فرهنگی به‌نام خورده استب (Khurdah Ustaba) یا فرهنگ لغات مهجور شاهنامه است.^۱ این کتاب در سال ۱۸۲۶ به‌چاپ رسیده است.

اگرچه هنوز هم شاهنامه‌خوانی سنتی، میان زرتشتیان هند رواج دارد و عامه مردم این اقلیت بدون اینکه کلمه‌ای فارسی بدانند به‌خواندن اشعار فردوسی می‌پردازند، اما از همان نخستین سالهای اختراع فن چاپ گروهی از دانشمندان آن‌سامان برای ترجمه شاهنامه به‌زبان کجراتی که زبان مردم زرتشتی هند است اقدام کردند. فریدون جی مرزبان جی موبد، نخستین

۱ - ایرج افشار کتابشناسی فردوسی ص ۶۵ و دکر نوایی کتابشناسی ایرانی ج ۲ ص ۲۳۵ عنوان انگلیسی کتاب چنین است:
Dictionary of the unusual words in the SHAHNAMEH

کس بوده است که درین راه گام نهاده وی در ۱۸۵۰ برخی از داستانهای شاهنامه را به شعر گجراتی ترجمه و در ۱۲۱۹ نزدگردی در چاپخانه دفتر آشکارا در بمبئی به چاپ رسانید.^۲

ترجمه کامل شاهنامه به گجراتی و چاپ و انتشار آن در اوایل قرن بیستم توسط برادران کوتا انجام شد.

در سال ۱۸۶۵ یک معلم پارسی به نام منوچهر جی شاپور جی لاگدانا برای نخستین بار منتخب شاهنامه را در بمبئی انتشار داد، این کتاب در حقیقت یک کتاب درسی بود و در مطبعه انجمن آموزشی بمبئی به چاپ رسید.^۳

در سال ۱۸۷۰ پشتونجی کوورجی از دانشمندان باروچ از نواحی گجرات، ترجمه مختصری از همه شاهنامه را همراه با نصایح بزرگمهر حکیم و ارسطو انتشار داد.^۴

سال بعد دانشمند دیگر پارسی به نام بهمن جی بهرام جی پاتل برای نخستین بار شرح احوال فردوسی را بر مبنای منابع فارسی به گجراتی ترجمه و در ۱۱ صفحه انتشار داد.^۵

در سال ۱۸۷۲ ترجمه ای از شاهنامه در نه جلد، ۱۱۲۵ صفحه، به زبان گجراتی منتشر شد که مترجم آن منوچهر جی شاپورجی منسوخ از دانشمندان زرتشتی بمبئی بود، اگرچه این کتاب حاوی قسمت اعظم شاهنامه بود اما هنوز هم تمام و کمال آن کتاب را دربر نمی گرفت. عنوان این کتاب شاهنامه گجراتی بود.^۶

Fardoonjee Marzbanjee Mobed:

SHAHNAMU, in Gujrati Poetry, ۲۲۴ نوایی ص ۶۵ - ۲

Mancherjee Kavasji shapurjee Lagadana:

Muntakhab-e-SHAHNAME ۲۲۱ نوایی ص ۲۲۱ - ۳

Pestonjee Cooverjee Broacha:

Nashihat No Baug, Noshervan Adil's Vajeer ۲۲۹ نوایی ص ۲۲۹ - ۴

bujorgach Mehr and Hakim Arstatalis, Mukhtasar

SHAHNAMEH.

Bamanjee Bairamjee Patel:

Ahwale FERDOSI, 111 p. ۲۲۸ نوایی ص ۲۲۸ - ۵

Muncherjee Cowajee Shapurjee Mansukh:

SHAHNAMU in Gujrati Bayets ۲۲۳ نوایی ص ۲۲۳ - ۶

سال بعد از همین دانشمند گزیده‌ای از شاهنامه به زبان گجراتی به نام تواریخ پادشاهان پارسی^۷ توسط چاپخانه جام جمشید منتشر شد. این چاپخانه و نشریه اش هنوز هم در هند به چاپ و انتشار مطالب مربوط به آئین زرتشتی و فرهنگ و تمدن ایرانی سرگرم است.

با انتشار ترجمه گجراتی شاهنامه و چاپ و انتشار نسخه ترنرمنکن و شاهنامه‌های چاپ سنگی در هند، راه برای بررسی علمی شاهنامه در هند گشوده شد. بخصوص که ترجمه‌های انگلیسی این کتاب نیز در هند به وفور یافت می‌شد و می‌توانست راه گشای مشکلات این دانشمندان برای وصول به درک و فهم بیشتر و بهتر شاهنامه فردوسی باشد.

در سالهای آخر قرن نوزدهم در راه ترویج شاهنامه در هند چند گام مهم برداشته شد. در سال ۱۸۹۲ دو دانشمند پارسی به نام جمشید کانگا و پشوتن کانگا مجموعه‌ای از اشعار فارسی ترتیب دادند که اگرچه کتاب درسی دانشگاهی بود اما از نقطه نظر ادبی نیز می‌توانست کتابی نمونه برای جامعه فارسی زبان آن روز هند باشد. درین مجموعه داستان رستم و سهراب نیز گنجانده شده بود.^۸

پشوتن کانگا در سال ۱۸۹۶ داستان رستم و سهراب را همراه با ترجمه انگلیسی آن انتشار داد.^۹ دو سال پیش از آن نیز جمشید کانگا، در مجموعه‌ای تحت عنوان متون منتخب فارسی، شماره ۲، رستم و تهمینه را با فهرست لغات و معانی آن به انگلیسی ارائه کرده بود، این نخستین کتاب درسی دبیرستانی بود که اشعار فردوسی را نیز در آن گنجانده بودند. شدت توجه و علاقمندی بی‌حد و حصر جامعه با سواد هند آن روزگار را به این کتاب از تقریظهای مندرج در پایان کتاب می‌توان به حدس دریافت.

* * *

دکتر جوانجی جمشیدجی مدی که پرکارترین و معروفترین دانشمند ایرانشناس هند است برای نخستین بار در یک پژوهش جامع علمی تطبیقی حماسه کوهولین ایرلندی را با رستم و سهراب در شاهنامه مقایسه

M.C.S. Mansukh:

— ۷

Parsi Padshahoni Tavarikh.

نوابی ص ۲۲۸

Jamshidjee B. Kanga, Peshotanjee K. Kanga:

— ۸

Gems of Persian Prose and Poetry, Containing Among others the episode of Rustam and Sohrab.

P.K. Kanga: The episode of Rustam and Sohrab

— ۹

Selections from Persian Prose and Poetry

کرد و نتیجه مطالعات خود را در سال ۱۸۹۲، در برابر دانشمندان انجمن آسیائی شعبه بمبئی ارائه کرد این کار پرارزش مدی سال بعد در مجله همین انجمن به چاپ رسید.

نخستین کار تحقیقی مدی در زمینه شاهنامه، عنوانش گوی و چوگان در ایران قدیم بر مبنای شاهنامه فردوسی است که در سپتامبر ۱۸۹۵ در انجمن آسیائی بمبئی خوانده شده بود، این تحقیق در نشریه همان سال انجمن درج گردید و بار دیگر در جلد اول مجموعه مقالات آسیائی وی طبع و نشر شد.^{۱۱}

در سال ۱۸۹۶ اثر دیگری از دکتر مدی درباره شاهنامه در بمبئی منتشر شد، این اثر رساله‌ای تحقیقی بود حاوی دو مقاله به نامهای شطرنج هندی در شاهنامه فردوسی و سرزمین کشمیر و ایرانیان قدیم که هر دو مقاله را مدی در انجمن آسیائی شعبه بمبئی خوانده بود و در مجموعه مقالات آسیائی وی به چاپ رسید.^{۱۲}

دکتر مدی در سال ۱۸۹۷ رساله‌ای تحقیقی به نام شاهنامه فردوسی به زبان گجراتی انتشار داد.^{۱۳}

کارهای مدی راه را برای تحقیقات علمی دامنه دار در هند گشود و چون این دانشمندان پارسی به زبانهای قدیم ایرانی و السنه بومی هند و فارسی و عربی نیز آشنائی کامل داشتند و زبان تحقیقی‌شان نیز انگلیسی بود نمونه‌ها و مدلهای خوبی در تحقیقات شاهنامه‌ای از خود به یادگار گذاشتند که ذکر همه آن موارد در حوصله این مختصر نخواهد بود و فقط به ذکر برخی از آن خواهیم پرداخت.

Dr. Jivanjee Jamshidjee Modi:

— ۱۵

The Irish story of Cuculin and Conloch and the Persian story of Rustam and Sohrab, jour. of the Bombay Branch of the Royal Asia. Soc. XVIII, pp: 317-329

Dr. J.J. Modi: The game of Ball-Bat (Chowgan Gui) — ۱۱

among the ancient Persians as described in the epic of FERDOUSI. J.B.B.R.A. Soc, XVIII pp: 192-205

J.J. Modi: FIRDOSI's Version of the Indian game — ۱۲
of chess, and Cashmere and the ancient Persians Two Papers, Read Before the B.B.R.A. Soc.

J.J. Modi: SHAHNAMU and FIRDOSI.

— ۱۳

در سال ۱۸۹۸ دانشمند دیگر پارسی از شهر بمبئی به نام جمشیدجی دارابجی خاندالاولا مقدمه معروف مول را از زبان فرانسوی به انگلیسی برگرداند و منتشر ساخت.^{۱۴}

در سال ۱۸۹۹ از بوجرجی پالانچی دسای کتابی تحت عنوان شاهنامه فردوسی، حاوی شرح حال شاعر و داستان دارا و اسکندر و بخش ساسانیان و انقراض ساسانیان به دست اعراب، انتشار یافت.^{۱۵}

ازین سالهاست که جامعه پارسیان هند نیز با پروراندن دانشمندی چون مدی و سنجانا و انکلساریا، سالها پیش از آنکه از ایران دانشمندی ایرانیشناس همسنگ با دانشمندان اروپائی ظهور کند، با مغربزمین رقابت و برابری داشت. مدی نخستین فرد مشرقزمین بود که درکنگره جهانی خاورشناسان در استکهلم شرکت کرد، ارتباط مداوم این گروه‌های دانش-پژوه سبب شد که نهضت علمی نوین در ایران نیز با گامهای سریع‌تری به سوی مقصد درخشانش پیشروی کند.^{۱۶}

در سال ۱۸۹۲ دانشمند معروف پارسی هند، بشوتن سنجانا کتابچه‌ای در ۳۲ صفحه تحت عنوان سیاوخش و سودابه انتشار داد. چندسال پیش ازین تاریخ، دکتر کاسارتلی طی مقاله‌ای مشروح اعلام داشته بود که در ایران قدیم ازدواج با محارم رواج داشته است. سنجانا طی يك سخنرانی در ۱۸۸۷ پاسخ مدلی به این دانشمند اروپائی داد که در مجله بمبئی‌گازت در ۱۸۹۵ انتشار یافت و این کتابچه پیوست این سخنرانی بود، که جداگانه نیز به چاپ رسید.^{۱۷}

در سال ۱۸۹۸ در بمبئی کتاب کوچکی به خط نستعلیق به نام آئینه خورشید چاپ شد و انتشار یافت که ناشر آن پروفیسور خورشیدجی منوچهرجی کیتلی پروفیسور دانشگاه بمبئی بود. این کتاب که گزیده‌ای

۱۴ - Darabjee Jamshidjee Khandalawala: An Introduction to the SHAHNAMEH of FIRDOUSI, from the French of Jules Mohl, Baroda.

۱۵ - Burjorjee Palanjee Desai: Sasani SHAHNAMU. FIRDOUSI Tusi, Shah Dara va Sikandar, Sasanian dynasti...

۱۶ - درین باره نگاه کنید به مقاله نگارنده تحت عنوان «نقش پارسیان در حفظ میراث فرهنگی ایران» مقدمه فارسی یادنامه کوروش بمبئی ۱۹۷۴ صفحه‌های ۵ تا ۲۱.

Dastur Darab Peshotan Sanjana: Syavakhash and Sudabeh. - ۱۷

از شاهنامه بود بعنوان کتاب درسی در دانشگاه مورد استفاده دانشجویان قرار گرفت، متن کتاب را کیتلی به روش انتقادی بر مبنای نسخه‌های چاپی لمسدن، مکن، مول و چند نسخه چاپی و خطی دیگر تهیه کرده بود.

در سال ۱۹۰۳ ایرج‌شاه اردشیرپارخ يك تطبيق ادبی تاریخی میان ماکبث اسکاتلندی و بهرام‌چوبین ایرانی بعمل آورد که در مجله مردم‌شناسی بمبئی به چاپ رسید^{۱۸}. دو سال بعد مقاله مدی در باب گوی و چوگان بر مبنای شاهنامه در مجموعه مقالات آسیائی وی دوباره به چاپ رسید و انتشار یافت^{۱۹}.

مدی در همان سال مقالات تحقیقی «کوکلین‌لوچ ایرلندی و رستم و سهراب ایرانی» و «فردوسی و منشاء هندی بازی شطرنج» را در مجموعه مقالات آسیائی خود به طبع رساند و این دلیل برین است که بازار علم و دانش در جامعه پارسیان هند گرم بوده است و اینگونه تحقیقات خواهان فراوان داشته است.

مدی در طی سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ نیز دو کتاب مهم که هر دو مربوط به داستانهای ضمنی شاهنامه (اپیسودهای معروف آن) بود انتشار داد این دو کتاب یکی داستانهای ضمنی شاهنامه Episodes from the SHAHNAMEH. بود در دو مجلد و دیگری داستانهای ضمنی مربوط به زنان نامدار در شاهنامه که آن نیز کتابی بود در ۱۳۹ صفحه.

مدی در دهه دوم قرن بیستم نیز به تحقیقات خود در باب شاهنامه ادامه داد و مقالات مهمی از قبیل «گرز علامتی در میان ایرانیان قدیم و پارسیان باشواهدی از شاهنامه^{۲۰}» و «ضحاک در اوستا و ساتان در کتاب دانت^{۲۱}» ارائه کرد و در یادنامه‌های گوناگون نیز همانند دانشمندان دیگر پارسی مقالات مهمی درباره شاهنامه نوشت.

Eruchshow Ardeshir Parrakh:

Some striking points of resemblance in the story of Macbeth of Scotland and Bahram Chubin of Persia.

J.J. Modi Asiatic Papers P.I. pp. 23-32

J.J. Modi: The Gurz (Mace) as a symbol among the Zoroastrians, Anthropological Papers, pp. 313-339

J.J. Modi: Azi-dakak (Zohak) of the Avesta and Stan of Dante, Dante Papers.

از میان دانشمندان صاحب نام هند که در باب شاهنامه تحقیق و بررسی کرده‌اند از دکتر **اونوالا** نام می‌بریم که درباره تاریخ ساسانیان و سکه‌شناسی تاریخی این دودمان کارهای ارزنده‌ای را ارائه کرد و در سال ۱۹۲۵ مقاله معروف **آرتور کریستنسن** را نیز که عنوانش **کاوه آهنگر و درفش شاهنشاهی ایران** قدیم بود به انگلیسی ترجمه کرد تا در مجله **موسسه خاورشناسی کاما**، بمبئی انتشار یابد.^{۲۲}

در همین سال **بگدانف** دانشمند اروپائی مقیم بمبئی شاهکار **نلدکه**: حماسه ملی ایران را به انگلیسی ترجمه کرد، این ترجمه نیز یک بار در خود مجله **کاما** و بار دیگر بشکل ضمیمه آن توسط همین موسسه منتشر شد.^{۲۳} این نخستین بار بود که حماسه ملی ایران به یک زبان غیر آلمانی ترجمه می‌شد و انتشار می‌یافت.

در مقابل جناح باستان‌گرای ایران‌شناسان هندی که همه پارسیان مقیم گجرات و بمبئی بودند، در شهرهای بزرگ هند که مراکز مهم ادبیات فارسی شمرده می‌شد نیز، جناح دیگری از دانشمندان مسلمان برای بررسی شاهنامه تکوین یافته بود. اینان در بررسیهای خود همانند پارسیان به شاهنامه به چشم یک کتاب ملی و سنتی نمی‌نگریستند بلکه آنرا از نقطه نظر یک شاهکار ادبی که **سلطان محمود (فاتح مسلمان هند)** در خلق و تکوین آن نقش مهمی را برعهده داشته است مورد توجه قرار می‌دادند.

شبهلی نعمانی نخستین محقق شبه قاره بود که در باب فردوسی و شاهنامه در کتاب **شعرالعجم** خود که به اردو نوشت به تفصیل سخن گفت.

یکی از نخستین مقاله‌های تحقیقی مربوط به شاهنامه را **علامه اقبال** به سال ۱۹۲۶ درباره اماکن جغرافیائی در شاهنامه در مجله **اریاتال کالج** ارائه کرد^{۲۴} و سه سال بعد در ۱۹۲۹ **حافظ محمودخان شیرانی** تحقیق مشروحی در باب مقدمه قدیم شاهنامه در همان مجله انتشار داد^{۲۵}، اما کار

مهم و پرازش شیرانی تهیه و انتشار مقالات مفصلی به نام چهار مقاله است
A. Christensen: The Smith Kaveh and the Ancient Persian imperial banner Journ. of K.R. Cama Orient. inst. 5 pp: 22-39

L. Bogdanov: The Iranian National epic, English translation of: Das Iranische Nationalepos Journ. of K. R. Cama orient. Inst. 6.

۲۴ - عنوان اردوی مقاله شاهنامه کا جغرافیه است.

۲۵ - عنوان اردوی مقاله شاهنامه کا دیباچه قدیم است.

که بسال ۱۹۲۲ در يك مجله اردو به چاپ رسید یکی از مطالبی که درین تحقیق بسیار حائز اهمیت است شك مرحوم شیرانی است درباب اصالت انتساب یوسف وزلیخا به فردوسی که بعدها باتحقیقات گروهی از دانشمندان اروپا و ایران به یقین مبدل گردید.^{۲۶}

شرکت گروهی از دانشمندان صاحب نام هند از جمله بهرام گور انکلساریا، دکتر اونوالا، دکتر محمد اسحق و دستور نوشیروان در جشن هزاره فردوسی نشانه توجه خاص مردم هند به شاهکار جاودانی شاعر ملی ما، شاهنامه است.

از دانشمند مورد بحث ما درین رساله، سرجهانگیر کویاجی، نخستین اثر شاهنامه ای که انتشار یافت «خانواده گودرز، فصلی از تاریخ اشکانیان در شاهنامه» بود که بسال ۱۹۳۲ در شماره ۲۸ مجله آسیائی بنگال درج گردید.

در بمبئی پارسیان پس از پایان جشن هزاره کتابچه ای به فارسی و انگلیسی انتشار دادند که عنوان فارسی آن به یادگار جشن هزاره فردوسی بود و مقاله مشروح بهرام گور انکلساریا «فردوسی جاودان» و ترجمه فارسی آن را دربر داشت.

کویاجی در سال ۱۹۳۵ تحقیق معروفش آئین ها و افسانه های کهن ایران و چین را ارائه کرد و دو سال بعد ایراد سخنرانیهای ششگانه خود را در موسسه خاورشناسی کاما آغاز کرد، ما درباب این سخنرانیها و محتوای آن در بخش آینده این گفتار سخن خواهیم گفت:

ترجمه نخستین سخنرانی جهانگیر کویاجی در تابستان سال گذشته در ماهنامه هنر و مردم به چاپ رسید و انتشار یافت و اکنون همان ترجمه ها همراه با این مقدمه و برخی تجدیدنظرها به مناسبت سومین جشنواره طوس درین دفتر طبع می شود و انتشار می یابد، سخن را با این بیت از حکیم شاعر به پایان می برم:

برو مجاور دریا نشین مگر روزی

بدست افتد دری کجاش همتا نیست

مهدی غروی

۲۶ - نگاه کنید به ص ۱۱۹ فردوسی و شعر او از مجتبی مینوی. باکمال تأسف کتابی که در سال ۱۹۷۴ در تهران انتشار یافته در سرگذشت فردوسی با صراحت از یوسف وزلیخای وی یاد می کند! ترجمه فارسی مقالات شیرانی از سال ۲۵۳۴ به بعد در مجله سیمرغ منتشر می گردد، شماره های ۲ و ۳ و ۴.

پیشگفتار

«او گوست فیصر روم گفته است که من روم آجری را تحویل گرفتم و مرمرین تحویل دادم به عقیده من فردوسی در ایران فرهنگی بدون ادبیات تحویل گرفت و شاهکار منظومی بدان افزود که مورد تقلید و بهره‌مندی همه شاعران و ادیبان و نویسندگان پارسی‌گوی قرار گرفت ولی هرگز اثری قابل‌قیاس با خود نیافت» *

اگر برای ایرانیان شاهنامه کتابی است ملی و میهنی، برای پارسیان هند، شاهنامه کتاب مقدس است و براستی می‌توان گفت که این مردم شاهنامه را هیچ کمتر از اوستا و دیگر کتابهای مذهبی خود نمی‌دانند و شاهنامه‌خوانی یکی از مراسم مقدس پرشور در مجامع پارسیان هند محسوب می‌گردد.

هنگامی که نویسنده این گفتار در بمبئی بود، دانشمندی سالخورده بنام جمشید چینی والا شاهنامه‌خوان ممتاز شمرده می‌شد و خوب بخاطر دارم، در یکی از شبها که مراسمی به مناسبت جشن دوهزاروپانصدمین سال تأسیس شاهنشاهی ایران صورت می‌گرفت وی نیز برنامه‌ای داشت،

* این گفته را دکتر امیرحسن عابدی استاد دانشگاه دهلی، از قول پروفور پاول در مجمع شاهنامه‌شناسان در مشهد، هنگام برگذاری جشنواره نخستین طوس ارائه کرد.

شاهنامه خوانی می‌کرد. مجلس سراپا شور و هیجان بود، مردمی که در آن جلسه حاضر بودند و زبانشان انگلیسی یا گجراتی بود از محتوای کلام وی هیچ نمی‌فهمیدند، بدیهی است ما فارسی‌زبانان نیز چیزی دستگیرمان نمی‌شد، شاید خود چینی والا هم معنای آنچه را که میگفت نمی‌دانست، اما شور و هیجان وجود داشت و این گروه زرتشتی که هنوز خود را ایرانی می‌دانند و قلبشان به‌آهنگ سرود بزرگ ایران‌شاه که گجراتی است می‌طپد، با غرور و احساس خاص تقریرات ویرا استماع می‌کردند.

هنگامی که برنامه شاهنامه‌خوانی پایان رسید من به‌شاهنامه‌خوان پیر تبریک گفتم و تشکر کردم، ری جواب داد من از شما تشکر میکنم که به‌من فرصت دادید که آخرین شاهنامه‌خوانی خود را در عظیم‌ترین جشن ایرانی جهان اجرا کنم، من دیگر آرزویی ندارم. چنین نیز شد این آخرین برنامه استاد پیر بود و وی چند روز بعد فوت شد. پیش از معرفی دانشمند فرزانه سرجه‌انگیر کویاجی که تحقیق بزرگ مورد بحث ما را به‌عمل آورده به‌شاهنامه و شاهنامه‌نوبسی در هند اشاره می‌کنیم.

اسلام در هند بانفوذ و پیشروی صوفیان ایرانی رواج یافت و بدیهی است این صوفیان مسلمان علاقه و محبتی نسبت به‌شاهنامه نداشتند و نفوذ ادبیات فارسی در هند پیش از بابریان بیشتر از راه ادبیات عرفانی صورت‌پذیر شد، اما در همان قرن‌ها نیز ازین روی که نام شاهنامه بانام محمود غزنوی، قهرمان مسلمان غزا در هند، همراه بود امیران و وزیران و سرداران مسلمان شاهنامه را می‌شناختند.

باروی کار آمدن نوادگان بابر و بویره پس از مسافرت همایون به ایران، توجه این خاندان به‌کتابهای بزرگ فارسی از جمله شاهنامه معطوف گردید، هنگام توقف همایون در ایران در کارگاه نقاشی و کتابسازی شاه طهماسب خطاطان و نقاشان نامداری سرگرم ساختن شاهنامه معروف شاه طهماسبی بودند.

همایون پس از بازگشت به‌هند، دستگاه هنری مجهزی فراهم ساخت و به‌رهبری دونقاش برجسته ایرانی به‌ساختن و پرداختن داستان امیر حمزه فرمان داد این کتاب که در هند حمزه‌نامه نام گرفته است یک حماسه نیمه‌اسلامی بود و همایون از نقطه‌نظر تکوین فضای سیاسی فرهنگی خاص خود بدان توجه کرد، حجم کتاب باندازه‌ای بود که نقاشان در چندسال

نخست سلطنت اکبر نیز به نقاشی و خطاطی آن سرگرم بودند. اکبر فرزندان همایون را که مادرش ایرانی بود به فرمان همایون تحت تعلیم قرار دادند و از جمله کتابهایی که برای اکبر خوانده شد شاهنامه بود.

عصر اکبر از نقطه نظر ترویج فرهنگ ایرانی - اسلامی هند به دو دوره تقسیم می شود، نخست نیمه اول سلطنت اکبر که به فرهنگ اسلامی و ادبیات پارسی توجه خاص مبذول گردید کتابخانه سلطنتی با خرید و گردآوری و نویساندن کتابهای اساسی فارسی غنی شد، شاهنامه نیز از جمله کتابهایی بود که به فرمان اکبر وارد کتابخانه سلطنتی شد، اما از اینکه در عصر وی شاهنامه ای نوشته و مصور شده باشد اطلاعی در دست نداریم و تصور می کنیم که وی به جامع التواریخ و ظفرنامه تیموری و تاریخ الفی و کتب تاریخی دیگر که جنبه ملی ایرانی کمتر داشتند علاقمندی بیشتر داشت تا شاهنامه که کتاب خاص ایرانیان بود. فراموش نکنیم که اکبر نیز خود از نوادگان تیمور و چنگیز بود، از همان تورانیان و چینیان که در شاهنامه ملعون و مطرودند. حماسه مورد علاقه اکبر نیز همان کتاب موهوم حمزمان بود که حاوی داستانهای فرضی و خیالی است درباره عموی پیامبر اسلام، بابرخی ملحقات و زواید و بطوری که می دانیم نقاشی و کتابسازی نوین در هند با ساختن این اثر آغاز گردید، در عصر اکبر هنوز کاغذ در هند پیدا نمیشد و این کتاب را از پارچه آهار شده می ساختند.

اما این بی توجهی امپراتور به شاهنامه دلیل بر آن نبود که شاهنامه مصوری در دربار نباشد و بدون شك در دستگاه این شاخه از خاندان تیموری نیز نسخه یا نسخه هایی از این کتاب وجود داشته است، زیرا می دانیم که شاهزاده بایسنقر از عموزادگان بابر خالق معروفترین نسخه خطی شاهنامه در جهان بود و بابر در سرگذشت خود بارها از هنرمندان عصر اعتلای فرهنگی فرزندان تیمور در ایران یاد کرده است.

در دومین دوران طلایی فرهنگ گرایی اکبر، توجه خاص امپراتور و اطرافیانش به آثار بزرگ هندی معطوف گردید. ترجمه، تحریر و مصور ساختن این کتابها همه به فرمان اکبر صورت گرفت و امیران و سرداران هندی پیرو اکبر که به شاهنامه و حمزه نامه پای بند نبودند به پیروی از امپراتور به ساختن و پرداختن حماسه های هندی برای کتابخانه های خود پرداختند. راماین بنام رزمنامه کتاب مطلوب و محبوبی شد برای خود اکبر و وی بیشتر از لحاظ سیاست جلب بومیان هند و تسامح

مذهبی که به ارائه دین الهی انجامید، این اثر و آثار مشابه آنرا گرامی داشت.

در تحریر و نگارگری رزمنامه از دو لحاظ سببهای از نفوذ هنری و ادبی شاهنامه را می‌توان یافت نفوذ ادبی از نقطه نظر ترجمه حماسی آن به فارسی، گرچه این کتاب به نظم نبود و ازین لحاظ با شاهنامه تفاوت اساسی داشت و نفوذ هنری از نقطه نظر ساختن مجلس‌ها و مصور ساختن کتاب، با همان اسلوب تصاویر پهلوانی، واساطیری معمول در میان شاهنامه‌نگاران.

تا عصر بابریان، درهند ساختن کتاب مصور معمول نبود و آثاری که از دورانه‌های پیش از بابریان در دست داریم، بسیار معدود و منحصر است به برخی کتابهای فارسی از جمله دیوان‌های شاعران پارسی‌گوی مانند امیر خسرو دهلوی که با بررسی تصاویر آن می‌توان گفت تهیه این کتاب در محیطی به کلی خالی از نفوذ هنری شاهنامه و حتی خط نستعلیق صورت گرفته بوده است.^۱

اشاره‌ای شد به کتابخانه سلطنتی خانواده بابر در هند، در بابرنامه یا خاطرات بابر می‌خوانیم که وی با خود بسیاری از کتابهای خطی نفیس فارسی را به هند آورد و همایون نیز هنگام اقامت در ایران و افغانستان کتابهای نفیسی را گردآورد که به هند بیاورد، در گذشته نیز هنگام یورش مغولان و سپاهیان تیمور چه بسا از این نوع گنجینه‌ها که از ایران به هند رسید ولی از این آثار فقط تعداد معدودی برجای ماند زیرا آب و هوای مرطوب و وفور حشرات در هند برای انهدام این آثار نقشی مشابه با نقش غارتگران آسیای مرکزی برعهده گرفت و پس از آن نیز دوران انتقال کتابهای نفیس خطی به اروپا بخصموص انگلستان توسط استعمارگران متمدن فرا رسید. بدون شك همراه با این کتابهای خطی نفیس که از ایران به هند آورده می‌شد شاهنامه‌های متعددی نیز به این سرزمین رسید که یکی از آنها شاهنامه‌ای است ناقص بنام شاهنامه دستور که در کتابخانه مؤسسه شرقشناسی کاما نگهداری می‌شود، کاغذ این کتاب بسیار خوب و مقاوم بوده است، زیرا کاغذی که چهل سال پیش برای صحافی آن بکار رفته امروز پوسیده است و خورد می‌شود اما کاغذ اصل کتاب که ضخیم و پنبه‌ای است هنوز سالم و پابرجاست. محفوظ ماندن این کتاب از دستبرد روشنفکران تاجریشه فرنگی نیز خود قابل تحقیق و بررسی است.

دکتر امیر حسن عابدی در سخنرانی مشروح خود در جشنواره طوس

به چند شاهنامه مهم قدیمی که هنوز در هند مانده اند اشاره کرد و بنده نیز شاهنامه دیگری بنام شاهنامه سیمرغ را معرفی می کنم که با احتمال قوی متعلق است به عصر مقدم تیموریان، بدون هیچگونه مهر و امضا و تاریخ و اثری که بتوان گفت کی و چگونه به هند رسیده است این شاهنامه کامل، مصور و دارای مقدمه قدیم است.

کانون شاهنامه خوانی و شاهنامه شناسی هند در حقیقت مجامع علمی مذهبی پارسیان بود که بدون شك با خود شاهنامه هائی به هند آورده بودند، آنچه در کتابخانه مؤسسه شرقشناسی کاما نگهداری می شود صرف نظر از آن شاهنامه عتیق که بنام «دستور» شهرت دارد^۲، در کاتالگ دستنویس آن مؤسسه معرفی شده است^۳. هیربند جمشید کاتراک دانشمند پارسی معاصر مقیم بمبئی در سی و چند سال پیش از طرف انجمن پارسیان مأموریت داشته است که در سراسر گجرات کتابهای خطی موجود در کتابخانه های روحانیان زرتشتی را بررسی و یادداشت برداری کند، وی نتیجه کار خود را در چند هزار صفحه ارائه می کند که امروز در کتابخانه مؤسسه کاما مضبوط است و سپس معرفی نامه این کتب خطی به همت بانوئی ارجمند بشکل کتاب بزرگی انتشار می یابد. این کتاب که فقط یکبار بچاپ رسیده و نامش گنجینه مشرق زمین است امروز بکلی نایاب است. کاتراک درین کتاب از چند شاهنامه مهم و کتابهای خطی دیگر که به نحوی با حماسه ملی ما ارتباط دارند نام می برد و به معرفی آن هائی پردازد، متأسفانه امروز بیشتر این کتابها مفقود شده اند^۴. خود کاتراک برای من تعریف می کرد که سی سال پس از سفر اول خود به یکی از این شهرک های پارسی نشین رفتم و دیدم که آن قصبه رونق و آبادانی سی سال پیش را ندارد، به خانه دستور سرزدم که کتابخانه اش را باریگر بازدید کنم، همسرش گفت که دستور چند سال پیش فوت کرد از کتابخانه اش پرسیدم گفت پس از مرگ شوهرم همه آن کتابها را که مقدس و تبرک بودند به دریا ریختم و این بهترین راه برای جلوگیری از اهانت بدان آثار مقدسه متبرکه بود. کاتراک در فهرست مشروح خود از شاهنامه کهن کاما ذکری بمیان نمی آورد، شاید علت، عدم توجه پارسیان بمبئی به این شاهنامه این بوده است که این کتاب را در محلی خارج از مخزن اصلی و صندوق های حفاظتی، دراطاقی که کتابهای فهرست نشده مانو کجی هاتریا ریخته شده بود قرار داده بوده اند و هیچیک تصور نمی کرده است که این کتاب دارای چه ارزش بزرگی است، هنگامی که سرگرم تهیه فهرست از مجموعه کتابهای مانو کجی هاتریا بودم آنرا از میان کتابهای اوراق و کرم-

خورده یافتیم و امروز اولیای امور کتابخانه آنرا در صندوق حفاظتی خاص گذاشته‌اند و از نشان دادن آن به ارباب ذوق و ادب نیز خودداری می‌کنند. پارسیان هند بر مبنای شاهنامه کتابها، مقالات بسیار نوشتند و مؤسسه شرقشناسی کاما که به‌همت گروهی از پارسیان پیاد خورشید جی کاما در نیمه اول قرن بیستم تأسیس شده است در سال ۱۹۳۸ از سرجهانگیر کویاجی دعوت کرد که طی شش سخنرانی مشروح شاهنامه را از نقطه نظر مقایسه با حماسه‌های مشابه و تحلیل مفاهیم عقلی و فلسفی معرفی کند، این سخنرانیها نخست در شماره سی و سوم مجله مؤسسه کاما در سال ۱۹۳۹ انتشار یافت و سپس جداگانه به طبع رسید، جای ترجمه فارسی این کتاب در میان تحقیقات مربوط به شاهنامه خالی بود و اینجانب امیدوار است که بتواند به تدریج این مقالات را به فارسی برگرداند تا در این ماهنامه به چاپ برسد.

پارسیان به چاپ ترجمه گجراتی شاهنامه نیز که توسط دو برادر زرتشتی در بمبئی صورت گرفته بود مبادرت کردند و یکی از بهترین چاپهای سنگی شاهنامه معروف به شاهنامه آموزنده شیرمرد نیز به کوشش و همت ایشان در بمبئی صورت عمل پذیرفت.

در میان مجامع گوناگون مسلمانان هند، امیران شیعی مذهب هند که در قلمرو دولت اود در خاور جلگه مرکزی هند و حیدرآباد دکن زندگی می‌کردند به شاهنامه بیش از دیگر مسلمانان توجه داشتند و به همین دلیل در کتابخانه‌هایی که از این امیران برجای مانده است شاهنامه‌های خطی نفیس وجود دارد که از آن جمله است: شش نسخه در موزه حیدرآباد دکن، شش نسخه در کتابخانه موزه سالار جنگ حیدرآباد، شش نسخه در کتابخانه خدابخش پتنا (قلمرو سابق خاندان اود).

صرف نظر از بمبئی و نواحی دیگر گجرات که بدان اشاره کردیم، شش نسخه شاهنامه خطی در کتابخانه موزه ملی هند در دهلی و دو نسخه نیز در کتابخانه دولتی الوار وجود دارد، در دهلی به علت اینکه سالها پایتخت دولت بآبروی هند بوده و از اوایل قرن بیستم نیز پایتخت هندانگلیس شده است و الوار نیز که شهری است در جنوب غربی دهلی پس از انقراض بآبریان و سقوط دهلی پناهگاهی شد برای فراریان درباری و توسط مهاراجه باذوق و ادب دوست الوار کانونی برای گردآوری و ترویج آثار هنری بوجود آمد.

در کتابخانه انجمن آسیائی بنگال فقط يك نسخه شاهنامه خطی وجود دارد و شعبه انجمن سلطنتی در بمبئی نیز يك شاهنامه خطی نفیس دارد که

توسط علامه فیضی معرفی شده است.

در بمبئی داشتن شاهنامه‌ای خطی یا چاپی به‌عنوان يك سنت دیرین در میان خاندانهای کهن پارسی معمول است که بدو نسخه از آن اشاره می‌کنم یکی شاهنامه خطی متعلق به ورثه اردشیر هنرشناس فقید که تاریخ کتابت آن ۸۵۷ است با ۴۵ تصویر و دیگر شاهنامه بزرگ خاندان حکیم با یکصد و دو مجلس که آنهم از قرن نهم است.

یکی از شاهنامه‌های معروف هند که به مجموعه‌های خصوصی تعلق دارد، نسخه نفیس مهاراجه محمودآباد است به‌قطع بزرگ با بیست تصویر از مکتب هرات که آنرا استاد علی‌اصغر حکمت و علامه نفیسی نیز در اقامتگاه امیر حیدر خان مهاراج کمار محمودآباد، واقعه در قیصر باغ لکهنو دیده‌اند، من هم به‌همت و کمک دوست دانشمند دکتر امیر حسن عابدی آنرا در اسفند ماه ۱۳۴۷ ملاحظه کردم، چند سال بعد در بمبئی از امیر حیدرخان شنیدم که این کتاب به‌خارج از هند انتقال یافته است. این شاهنامه را برای شاهرخ پسر امیر تیمور ساخته‌اند و تاریخ کتابت آن باید نیمه اول قرن نهم باشد، همان عصری که شاهنامه بایسنقری ساخته می‌شد. در میان شاهنامه‌های متعلق به مجموعه‌های خصوصی يك شاهنامه با تاریخ کتابت سال ۸۶۱ نیز هست که توسط دکتر عابدی معرفی شده، این کتاب به‌دیوان ناصر علی در شهر پتنا تعلق دارد و برای امیر رستم بن سالار حکمران طبرستان تهیه شده است.

جهانگیر کویاجی در سال ۱۸۷۵ در بمبئی تولد یافت. وی تحصیلات خود را در دانشکده الفونستین که قدیم‌ترین کالج جدید بمبئی است پایان رساند و در دانشگاه کمبریج به‌ادامه و تکمیل آن پرداخت.

پس از بازگشت به‌هند در سال ۱۹۳۵ به‌وکالت مجلس رسید اما چون از ابتدا به کار تدریس علاقمند بود از ۱۹۲۵ به‌بعد در کالج پرزیدنسی دانشگاه کلکته به‌تدریس اقتصاد سرگرم شده بود و از سال ۱۹۳۲ به‌ریاست این دانشکده انتخاب گردید. طی سالهای ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۲ نمایندگی هند در سازمان ملل را داشت و پس از خاتمه این مأموریت به‌ریاست دانشگاه اندهارا رسید و لقب سر گرفت. کویاجی با اینکه رشته تدریسی‌اش اقتصاد بود هیچوقت دست از مطالعات مورد علاقه خودش که تحقیق در اساطیر ایرانی و تطبیق آن با اساطیر ملل دیگر است برنداشت. نخست کتابی بر اساس مطالعات تطبیقی آئین‌ها و افسانه‌های ایرانی و چینی نوشت که دوسال پیش

ترجمه آن توسط بنیاد فرهنگ ایران منتشر شد، اما بدون شك مهمترین اثر کویاجی درین رشته محتوای سخنرانیهای وی در مؤسسه شرقشناسی کاما بسال ۱۹۳۸ است تحت عنوان پژوهش در شاهنامه، درشش جلسه بشرح زیر:

۱ - در تاریخ نهم سپتامبر ۱۹۳۸ تحت عنوان: مفاهیم عقلی و فلسفی شاهنامه.

۲ - در تاریخ بیست و یکم سپتامبر ۱۹۳۸ تحت عنوان: افسانه جام مقدس^۷ در شعائر دینی و آثار سنتی مشابه ایران و هند.

۳ - در تاریخ بیست و ششم سپتامبر ۱۹۳۸ تحت عنوان: میزگرد کیخسرو.

۴ - در تاریخ بیست و ششم سپتامبر ۱۹۳۸ تحت عنوان: اودیسه ایرانی (گشتاسپ در روم).

۵ - در تاریخ سوم اکتبر ۱۹۳۸ تحت عنوان: زمیادشت و حماسه‌های ایرانی.

۶ - در تاریخ ششم اکتبر ۱۹۳۸ تحت عنوان: داستان اسفندیار. سخنرانی در مؤسسه شرقشناسی کاما تحت عنوان

Government Fellowship Lectures و دعوت دانشمندی به عنوان Research scholar of the Institute آنهم در عصری که دکتر

جیوانچی جمشید جی مودی اداره امور انستیتو را برعهده داشت افتخاری بزرگ بود که دانشمندانی نامدار چون ارنست هرتسفلد و ابراهیم پور داود و ویلیام جاکسن از آن بهره‌مندی داشتند. کویاجی در رشته‌های دیگر نیز تألیفاتی داشته است و يك هندشناس بنام نیز بوده است.

پژوهش در شاهنامه را با ترجمه مقدمه‌ای که پروفیسور کویاجی بر کتاب خود نوشته آغاز می‌کنیم:

سر آغاز

«هنگامی که هیئت علمی مؤسسه شرقشناسی کاما، دریمی، از من دعوت کرد که سخنران رسمی آن مؤسسه در سال ۱۹۳۸ باشم، مخیر بودم که خود موضوع سخنرانی را تعیین کنم. من که برای بررسی و تحقیق درباره حماسه بزرگ ایران و محتوای غنی آن، از نظر اساطیر و افسانه‌های گوناگون، توفیق جدیدی یافته بودم، این پیشنهاد را پذیرفتم و مصمم شدم که از این فرصت برای مطالعه تطبیقی حماسه ایران و حماسه‌های ملل دیگر بهره‌یابی کنم.

تکوین، تحول و تکمیل حماسه‌های ایرانی در طی قرون متمادی صورت‌پذیر گردیده است، با توجه به باستان‌نامه که فردوسی بدان در ابتدای شاهنامه اشاره می‌کند، این مدت دست‌کم دوهزار سال بوده است، اما اگر بخش‌های نخستین یشت‌ها را ملاک قرار دهیم این مدت بیشتر خواهد شد. درین دوران ملت ایران از لحاظ جغرافیائی با ملل دیگر از جمله مردم چین، حتی‌ها، یونانی‌ها و سلت‌های آسیای صغیر تماس‌هایی داشت و تحولات تاریخی این تماس‌ها را بیشتر کرد.

بدیهی است، این برخوردهای گوناگون سبب شد که در تکوین روایات ملی ایران برخی پدیده‌ها و بازتاب‌های اجتماعی دیگر، خارج از کاربرد خصوصیات ملی و جغرافیائی اصیل وطنی اثرگذاری کند.

من در کتاب خود، بنام آئین‌ها و افسانه‌های ایران باستان و چین، درین باره بحث‌هایی داشته‌ام و ویژگی‌های قهرمانان شاهنامه را از نقطه‌نظر مقایسه آنها با پهلوانان اساطیری چین قدیم نشان داده‌ام. در آن بررسی‌های تطبیقی، هم‌شبهت این داستانهای اساطیری و پهلوانی هویدا می‌گردد و هم تقوای ادبی فردوسی در نقل و انتقال مفاهیم ادبی عهد عتیق که در دسترس وی بوده و از آن در تنظیم کار بزرگش بهره‌مندی داشته است.

در آن کتاب، من به افسانه ضحاک اشاره کرده‌ام و ارتباط آنرا با علم‌الاساطیر بابل قدیم و یونان مطرح ساخته‌ام، بی‌مناسبت نیست که در اینجا عین عبارات یکی از دانشمندان را که از کارم انتقاد کرده است نقل کنم: «در بررسی شاهنامه انسان بی‌اختیار متوجه می‌شود که خالق کتاب در ذکر مطالب حتی جزئیات آن تاچه حد قابل اعتماد و دقیق بوده است، وی عبارات و کلمات را طوری انتخاب کرده است که به‌خودی خود وبدون کوچکترین نقص یا انحراف، مطلب مورد نظر ویرا که در صحت آن هیچ شك نداشته است ارائه می‌کنند. فردوسی از قدرت بی‌نظیر و تقوای ادبی قابل تحسینی برخوردار بوده است.»

کار حاضر، پژوهش در شاهنامه، که در حقیقت دنباله کار قبلی من، مقایسه اساطیر ایران و چین است کوششی است در مورد شناسائی بهتر این اثر بزرگ ادبی و هنری و مقایسه آن با آثار مشابه ملل دیگر، بخصوص از نقطه‌نظر افسانه‌ها و اسطوره‌های مشترك یا مشابه که تشکیل دهنده اصلی و اسکلت واقعی شاهنامه اساطیری و پهلوانی و تکوین‌کننده لطف و زیبایی خاص این شاهکار جاودانی ادب فارسی است.

در آن جزء ازین تحقیق که عنوانش ادیسه ایرانی است نه تنها شبی

از خاطرات باقیمانده تمدن کهن حتی‌ها را در می‌یابیم، بلکه با اسامی مهم و مطالب جالبی از این قوم نیز دست می‌یابیم که همه درین کتاب بزرگ محفوظ و مضبوط مانده است.

همچنین دربارهٔ زمان زرتشت و تعیین عصر وی نیز ازین اثر بزرگ می‌توان بهره‌مندی بسیار داشت، در شاهنامه گذشته از بررسی روابط فرهنگی و اجتماعی ایران باستان و سرزمین حتی، یک مبحث مهم ادبی و هنری جهانی نیز در برابرمان گشاده می‌شود: نفوذ و تأثیر این اثر بزرگ ادبی و محتوای آن از افسانه‌ها و سنن به ادبیات و شعر اروپا در قرون میانه. ما اکنون به اهمیت سنن و افسانه‌های سلتی در ادبیات جهانی واقف هستیم و نفوذ آنرا بر سمیت می‌شناسیم و کافی است که برای اثبات نظر خود و تکمیل مطالعات خاصی که در پیش داریم، به نفوذ و اهمیت مهرپرستی (میترائیسم) و نقش این پدیده اجتماعی در انتقال و ارائه ادبیات حماسی و سنتی ایران در اروپا توجه کنیم.

یکی از کسانی که به این مطلب توجه داشته دوشیزه ولستن است که در علم ادیان کار می‌کند و به منشاء و منبع عقاید اساطیری و مذهبی از لحاظ تطبیق آنها با همدیگر و قوف کامل دارد وی که درباره آدنی تحقیق و تتبع می‌کند به اهمیت میترائیسم در پیدایش این پدیده و بخصوص رمز جام مقدس یا هاله نور توجه دارد. در حالیکه محقق دیگر دکتر نیلس منشاء این پدیده یعنی جام مقدس را در اسطوره‌های الئوزینی Eleusinian جستجو می‌کند و دانشمند دیگر ر. س. لومیس منشاء آنرا اساطیر سامتراس می‌شناسد.

هیچکس منکر این واقعیت نیست که توجه دامن‌دار دانشمندان به این مطلب و تفسیرهایی که درباره‌اش به عمل آمده دلیل بر اهمیت موضوع بوده و از نقطه نظر علمی و ادبی قابل تقدیر است. اما بدون شك در صورتیکه بخواهیم مشکل خود را با بررسی مذهبی که بر پایه‌های نجومی و اجسام فلکی استوار است حل کنیم قبل از همه متوجه مهرپرستی یا میترائیسم خواهیم شد که از این لحاظ مهمترین آئین دامن‌دار جهان است، با آداب و رسوم و اسطوره‌ها و سنن خاص خود، که ارتباط دادن جام مقدس (هاله نور) بدانها امکان‌پذیر است و می‌دانیم که این آئین قرن‌ها در سرزمین‌های مورد بحث ما پیرو و طرفدار داشته است، و هاله نور یا جام مقدس نیز در میان این طرفداران محبوبیت فوق‌العاده داشته است، مهرپرستی ضمن توسعهٔ بسوی غرب می‌بایستی همراه بوده باشد با برخی از آداب و رسوم و سنن و

اساطیر کاملاً ایرانی، بویژه آن گروه که با فر پادشاهی و مشتقات آن هماهنگی داشته‌اند.

من در بخش دوم تتبعات خود: افسانه جام مقدس، کوشش داشته‌ام که بستگیهای جام مقدس و فر پادشاهی را کشف و ارائه کنم و به اثبات برسانم که روایات ملی ایران می‌توانند از نقطه نظر کشف منشاء و مبداء این عامل یعنی «راز جام مقدس» مهم و مؤثر باشند.

در آخرین بخش این تحقیق پا فراتر گذاشته و نشان داده‌ام که مذهب وابسته به آئین مهرپرستی و معمای جام مقدس، در ایران قدیم و هند باستان يك نوع تکوین و تکامل تدریجی سوازی داشته‌اند و سرچشمه کشف و الهام برای حل معمای جام مقدس چیزی جز دو کتاب مقدس هندیان و حماسه‌های ملی هند نمی‌تواند باشد.

بطور خلاصه، درین تتبع، بر مبنای بررسی توده‌ای از افسانه‌ها و اساطیر آریائی، درباره جام مقدس و فر پادشاهی که با هم شباهت و قرابت تکان دهنده‌ای دارند، به سنت‌های ایرانی (مهریشت، زمیادیش و شاهنامه) و اساطیر مشابه آن در هند که با افسانه جام مقدس ارتباط دارند اشاره شده است. در آخرین بخش: میزگرد کیخسرو، مقایسه شاهنامه با حماسه‌های دیگر ادامه دارد و کوشش شده است منشاء و عامل اصلی تشکیل این گونه نشست و گفتگوهای جمعی آزاد در ادبیات جهان کشف و ارائه گردد.

درین بخش قهرمانان میزگرد ایرانی مورد تحلیل قرار گرفته‌اند و موقعیت آنها در حماسه ملی ایران و متون کهنه‌تر مطابقت داده شده است و تا حدودی نیز با موقعیت و وضع قهرمانان مشابه در حماسه‌های دیگر تطبیق و مقایسه شده است، و درین مقایسه درمی‌یابیم که این شخصیت‌های اصلی: کیخسرو، آرتور شاه یا شارلمانی از توجهی فوق‌العاده و بی‌نظیر از سوی خالق حماسه برخوردار بوده‌اند به حدی که شخصیت‌های درجه دوم در مقامی غیر قابل قیاس با قهرمان اصلی قرار داده شده‌اند و این مطلب خود موجب تردید محقق در معرفی شخصیت اصلی می‌گردد.

در عین حال که شایسته نبود درین داستانهای حماسی به قهرمان نخست يك مقام ممتاز داده شود، اعتلای قهرمان فقط بشکل يك فرمانده یا رئیس بدون قدرت ممتاز و مشخص نیز درست نبود، اما در حماسه ایرانی با توجه باین نکته که لازم بود جوی متناسب برای اعلام و اعمال مسافرت روحانی و غیر منتظره کیخسرو فراهم گردد، به لطف و اهمیت خاص کار فردوسی پی‌می‌بریم، دو دانشمند ایران‌شناس اسپیکل و نلدکه نیز به

مشکلات این سفر از نقطه نظر جغرافیائی اشاره کرده اند.

در مورد این بخش به انتقال قدرت از یکی از قهرمانان (طوس) به قهرمان دیگر میزگرد (گودرز) نیز باید توجه داشت همانگونه که می بینیم پارسه ودل و گالاهاد نیز از لحاظ قدرت و امتیاز جای گاون را می گیرند. در داستان اسفندیار نیز همین نسبت اعتلای قهرمان اصلی دیده می شود، بابررسی اوستا و شاهنامه ملاحظه می کنیم که ویشناسپ (گشتاسپ) وزیری ویری (زریر) قدرت و شخصیت خود را بفتح اسفندیار از دست می دهند، به عقیده دکتر الفردنات، تحت الشعاع قرار گرفتن همه قهرمانان يك داستان در محور قهرمان اصلی یکی از خصوصیات داستانهای اورتوری است. و این سنت ادبی هنری شناسنامه سلتی دارد و با این خصوصیات ممتاز و مشخص است، با پژوهش در شاهنامه درمی یابیم که داستانهای رستم و اسفندیار و گودرز نیز دارای همین ویژه گیهاست و درین راه هنر و ادب فارسی نیز هیچ دست کم از هنر و ادب سلتی ندارد.

باز می گردیم به بخشی ازین تتبع که عنوانش زمیادبشت و حماسه های ایرانی است. قبل از هر چیز لازم است از اهمیت این قسمت ازبشت ها صحبت کنیم که خود در راه بررسی تاریخ و علوم انسانی یکی از مهمترین مدارك موجود است و برای نحوه مهاجرت و روش تفکر آریائیهای نخستین بهترین مأخذ می باشد و سرچشمه ای است از اطلاعات مهم و مفید.

از لحاظ علم الاجتماع و سیاست نیز این کتاب می تواند منبع خوبی باشد. بخصوص برای آن گروه از محققان که درباره حقوق مقدس پادشاه و تقدس خود شاه به مطالعات تطبیقی سرگرم اند.

به تصور من این بخش از اوستا سرچشمه ای بوده است برای تکوین حماسه های ایرانی و البته ازمنابع مهم شاهنامه نیز بوده است.

من در بررسی خود کوشش داشته ام که درباره این عناوین صحبت کنم و درین راه از حداکثر توانائی خود بهره مند شده ام. نسخه ای از طرح اصلی و خلاصه تتبعات خود را پیش از چاپ برای پروفیسور جاکسن فرستادم و وی بود که مرا به تکمیل و توسعه و تدوین این تحقیق تشویق کرد و درباره پنجمین بخش نوشت:

«این کار می تواند خطوط برجسته یشت مزبور را نشان دهد و بستگیهای آنرا با فرهنگ ایرانی مشخص سازد» من به نخستین گفتار خود در پایان این مقدمه اشاره می کنم زیرا که این نخستین گفتار برپایه و ویژه گیهای حماسی شاهنامه فراهم نشده است، بلکه معرف روحیات و نحوه تفکر خود

شاعر است که در ایران از قرن‌ها پیش بجای شاعر، حکیم لقب گرفته بوده است، درین بخش برداشت عقلی و فلسفی فردوسی از وقایع تاریخی و پهلوانی و اساطیری را تجزیه و تحلیل می‌کنیم. طی این بررسی به این نتیجه می‌رسیم که این برداشتهای فلسفی و ادبی عنشاء و مبدائی ندارند جز ادبیات پهلوی و بادقت بیشتر حتی سایه عبارات و جمله‌بندیهای اصیل پهلوی را نیز می‌توان در طی این بخش‌های شاهنامه دید و به این نکته پی‌برد که فردوسی بخش بزرگی از فلسفه و علوم عقلی عهد ساسانی را بامهارت و استادی خاص خودش به قالب شعر ریخته و بما رسانده است و درینجاست که می‌گوئیم این دانشمند بزرگ ایران نه تنها عامل اصلی ترجمه و انتقال روایات و سنن تاریخی پهلوی به فارسی بوده است بلکه عامل مهم انتقال تفکرات فلسفی عهد ساسانی به عهد اسلامی در تاریخ ایران نیز بوده است».

تحلیل و بازشناسی مفاهیم عقلی و فلسفی شاهنامه

آنچه بررسی شده است:

«فردوسی در ارائه مفاهیم عقلی و فلسفی در مدخل شاهنامه و برخی بخش‌های دیگر کتاب خود تا چه حد مرهون نویسندگان متون پهلوی است، نظر شاعر درباره تقدس عالمگیر یا طبیعت قدسی چیست. تحلیل و بررسی خرد و جان آدمی، پیدایش جهان، افلاک، ستارگان و منظومه شمسی. فردوسی چگونه فرشتگان و دیوان را معرفی می‌کند، برداشت وی درباره آئین‌ها از جنبه اخلاق و خوی نیک و بد آدمی چگونه است. فرضیه نیکی مطلق، تقوای مطلوب و طبقه‌بندی فضیلت انسانی و مراحل فساد و گمراهی را فردوسی به چه نحو پذیرفته است.»

بنام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد
درین گفتار عقاید معنوی فردوسی را از نقطه نظر آئین و اخلاق تحلیل و بررسی می‌کنیم تا به بینیم که وی درباره تقدس عالمگیر یا طبیعت قدسی، پیدایش جهان، آفرینش و جهان‌شناسی مطلق چه برداشتهائی داشته است و به مسائل اخلاقی و فلسفی چگونه نگرش داشته است. گذشته ازین من درین گفتار کوشش داشته‌ام که رابطه مستقیم میانه این اندیشه‌های فردوسی را با منابع دست اول وی در ادبیات پهلوی، بیابم و درباره این ارتباط مستقیم یا غیر مستقیم، تأمل کنم و به اثبات برسانم که وی یا خود این منابع را در دست داشته و می‌خوانده و یا اینکه مترجمی محتوای

کتابها را برایش بازخوانی و تشریح می‌کرده است
من نیز با گروهی از دانش‌پژوهان که می‌گویند فردوسی خودپهلوی
می‌دانسته است، موافق هستم اما نظر آن عده‌ای را نیز که معتقدند فردوسی
پهلوی نمی‌دانسته است بکلی رد نمی‌کنم.

فردوسی در گردآوری، تدوین و تنظیم روایات ملی و اساطیری و
تاریخ عصر ساسانی منابعی داشته است و بحث دربارهٔ چندی و چونی این
منابع بسیار شده است، اما فردوسی در کتاب خود حکمت و فلسفه ساسانیان
را نیز کم و بیش معرفی و تحلیل می‌کند، بنظر من درین کار علمی و
ادبی نیز فردوسی منبع یا منابعی داشته است و با کمک این منابع بوده است
که وی با نظم‌ی شیرین و مطبوع، رسا و قاطع این مفاهیم را بیان کرد،
در حقیقت حکمت ایران باستان خادمی صمیمی چون فردوسی یافت و
توانست که با ارائه شدن به‌زبان ملی جدید ایرانیان به حیات خود ادامه
دهد.

هنگام مطالعه شاهنامه و به‌ویژه هنگام تأمل در مفاهیم آئینی و
اخلاقی آن نخستین سؤال اینست که فردوسی چه ربنی داشته است، درین
باره بررسی همه‌جانبه و قاطعی هنوز صورت نگرفته و فقط جست‌وجوی
اظهار نظرهایی شده است و برداشتهای مختلف وی در قبال آئین زرتشتی،
دین اسلام و ادیان دیگر از کتاب خود وی استخراج و مورد تأمل قرار
گرفته است. قدر مسلم اینست که فردوسی از آئین قدیم ایران همیشه به
نیکی یاد می‌کند و آنرا مورد تحسین قرار می‌دهد و بقول نلدکه اگر
اظهارات فردوسی درمقابل دین اسلام را گردآوریم به‌این نتیجه خواهیم
رسید که وی از مخالفان این کیش بوده است.

فردوسی دربارهٔ آئین مسیح با تحسین و موافقت یاد می‌کند اما نه
همیشه و بادر نظر گرفتن همه‌جانبه نظرات وی می‌توان گفت که برین
آئین نیز با یک دید انتقادی نگریسته است.

به عقیده دکتر نلدکه، نمی‌توانیم فردوسی را بر مبنای نظرات ارائه
شده‌اش، یک فرد معتقد به‌مزدیسنا و ضوابط آن بدانیم، بلکه بهتر است که
ویرا فردی متمایل و علاقمند به آئین مجوسی از لحاظ اصول بدانیم. این
اشارات و اظهارات که از سوی دانشمندی طراز اول چون نلدکه ارائه
می‌شود، البته قابل قبول است و می‌تواند خود پایه‌ای استوار باشد برای
تجسم شخصیت آئینی و اخلاقی فردوسی طوسی.

اکنون بازمی‌گردیم به کار اصلی خودمان که بررسی و تحلیل

همه‌جانبه عقاید دینی و فلسفی شاعر است، بدین منظور بخشی از شاهنامه را که بدان مقدمه یا مدخل شاهنامه خطاب می‌شود، پیش روی خود می‌گذاریم تا بدانیم که وی درباره طبیعت قدسی همه‌جانبه ابدی ازلی چه گفته است. از خرد و فرضیه آفرینش، فلک اعلی، خورشید و ماه و ستارگان و خلقت حیوان و انسان چه برداشتی دارد و این پدیده‌ها را چگونه توجیه می‌کند، سپس به مباحثات و مناظرات آئینی و فلسفی مطروحه در برابر بهرام‌گور و انوشیروان عادل و خسرو پرویز توجه می‌کنیم و آنها را از نقطه نظر متون ایران قدیم بازخوانی و بازشناسی می‌کنیم.

با توجه به اصل و منشاء این نظرات و موشکافی درباره سرچشمه این اعتقادات و مرکز الهام وی می‌توان گفت که وی به احتمال بسیار کتاب مینوی خرد یا دینای مینوگ خرد *Dina-i-Mainog-i-Khirad* را در دسترس خود داشته و آنرا می‌شناخته است.^{۱۰}

گذشته ازین میان گفته‌های فردوسی و محتوای کتاب دادستان دینیک^{۱۱} *Dadistan-i-Dinik* و شکند گمانیک و بیجار *Shikand Gumanik Vijar* نیز توافق و مشابهت بسیار وجود دارد و ما می‌توانیم شواهد بسیار برین مدعا ارائه کنیم که فردوسی این کتابها را نیز می‌شناخته است و آنها را بررسی کرده بوده است، وی از محتوای کتابهای پهلوی دیگری نیز باخبر بوده است که آن کتابها مفقود شده و بدست ما نرسیده است و فردوسی از آنها نیز بعنوان منابعی گشاده و بزرگ محتوی مطالب ارزنده در باره آئین‌ها و سنن و اندیشه‌های فلسفی عهد ساسانیان استفاده کرده بوده است.

طبیعت قدسی همه‌جانبه ابدی ازلی

درباره ماهیت خدا و وجود پروردگار عالمیان فردوسی بسیار کم گفته است^{۱۲} اما همین گفته‌های محدود را نیز می‌توان در متون پهلوی یافت و از موشکافی و تدقیق شاعر آگاه شد، فردوسی با تأکید بسیار می‌گوید که شناسائی و حتی نیایش خداوند آنطور که شایسته است امکان ندارد، آنچه که مهم است و باید قبول کرد وجود خداست و دوری‌گزیدن از گفتار بیهوده درباره وی^{۱۳}.

در سخنی کوتاه ولی رسا و پرمعنا، شاعر عقیده خود را که بر پایه یکتاپرستی استوار است ارائه می‌کند، با تأکید بسیار برین مطلب که بوجود خدا بی‌چون و چرا باید ایمان آورد و خستو شد، درینجا برمی—

خوریم به کلمه خستو که فردوسی بکار برده است و از خستوان پهلوی اشتقاق یافته که در متن پهلوی مینوک خرد (فصل دوم شماره ۶۹) و چندجای دیگر از برخی متون پهلوی آمده است.

گفتیم که شاعر کوتاه‌نویسی می‌کند و ما درباره خداشناسی وی کم می‌دانیم اما می‌دانیم که می‌نویسد، خدا را نمیتوان دید و چیزی که قابل دیدن نیست با دو وسیله درک موجود در بشر یعنی خرد و جان نیز قابل درک و فهم نخواهد بود، به این ترتیب و با این حکم قاطع و بیان صریح، فردوسی نظر طرفداران رویت خدا و تجسم بصورت اسان را رد می‌کند و براهی می‌رود که با راه نویسندگان پهلوی مشترك است و مطلبی را عرضه می‌کند که آن نویسندگان درباره اش بسیار نوشتند و گفته‌اند.

شاهبیت فردوسی درباره یکتاپرستی و ماهیت وجود خدا را همه شنیده‌ایم.^{۱۵}

با این آغاز، استنباط فردوسی را با آنچه که نویسندگان پهلوی نوشته‌اند مطابقت می‌کنیم:

نخست در دادستان دینیک که می‌خوانیم «اهورامزدا در حقیقت روحی است در میان روح‌ها» که هرگز قابل لمس و رویت نیست و فقط اخذ تماس با این وجود عالی اعلی با کمک خرد و خردمندی امکان‌پذیر است. آنگاه پرسش جدیدی مطرح می‌شود: آیا خود زرتشت پیامبر خداوند را دیده بوده است؟ و پاسخ این سؤال چنین داده می‌شود: بلی، زرتشت شبی مبهم و گنگ از خداوند را هنگامی که موفق شد مظاهر قدرت پروردگار را لمس کند، درک کرد. (فصل نوزدهم بیت‌های ۲ و ۳ و ۴) تعمق درین مطلب که بوفور درمیان کارهای علمی دانشمندان پهلوی نویسنده دیده می‌شود، در هنگامی که بحث مشابه آن در فصل پنجم کتاب شکند گمانیک و یجار آغاز می‌شود و ادامه می‌یابد نیز به چشم می‌خورد، در آنجا در بخش‌های ۴۶ و ۴۷ می‌خوانیم:

دانش ما درباره بودن یا نبودن او که یک وجود اعلای مقدس مسلم است، در خلال و توسط موازین قیاسی موجود کاملاً قابل درک است، اما با چشم خرد و با امداد این نیروی لایزال، نه با دو چشم معمولی انسانها. این عبارت که تأکیدکننده بیان شاعر است همان چیزی را عرضه می‌کند که وی به شعر گفته و تأکید ازین لحاظ که می‌گوید این عقل انسانی است که حکم می‌کند: خدا هست.

در بخش پنجم و بخش ششم همان فصل از همان کتاب در تأکید همین

مطلب می‌خوانیم: «درك و شناخت این وجود قدسی به كمك يك استنباط درست، هوش و فراست مجرب و خرد مصمم بهیچ نتیجه مثبت مهمی نمی‌رسد جزین که اعلام شود: این وجود قدسی هست» در بخش ۲۷ همین مبحث پس از چند جمله نتیجه‌گیری می‌شود که آری این وظیفه دانشمندان است که وجود نامرئی خدا را از میان اینهمه حقایق قابل دید تشخیص بدهد و عرضه کند.

اکنون مطلب جدیدی را در دنباله بحثی که آغاز کرده‌ایم مطرح می‌سازیم و آن اعتزال فردوسی است که درباره‌اش بسیار گفته‌اند و خوانده‌ایم و شنیده‌ایم، آیا علت و مایه اصلی مخالفت کردن فردوسی با قابل رویت و لمس بودن خدا را فردوسی از اصول معتزله^{۱۶} اقتباس کرده است؟

از لحاظ اصول نظر فردوسی بامتفکران معتزلی از جمله الجهم توافق دارد اما اختلاف هم دارد و این اختلاف از دو لحاظ است:

فردوسی معلومات کلی و استنباط جامع بشر را درباره خداوند فقط به موجودیت این قدس اعظم محدود می‌سازد در حالیکه معتزله هفت صفت را به خداوند نسبت می‌دهند که از لحاظ درك و فهم بشری قابل توجیه است: فاعل، خالق، مجید، ممیت، محیی، قدیم و قدیر. اگر فردوسی از پیروان فرقه معتزله بود می‌بایستی لااقل چند صفت ازین هفت صفت را در هنگام معرفی و ارائه خدای یکتا ذکر کند که البته بدان کوچکترین اشاره‌ای هم نکرده است.

دوم اینکه معتزله معتقد بوده‌اند که با معلومات محدود ما درباره خدا، اثبات وجود وی با استدلال عقلی و منطقی امکان‌پذیر است، در صورتیکه فردوسی درست برعکس آن را ارائه می‌کند و می‌گوید در برابر این وجود قدسی که مکانش بر ما مجهول است و خصیصه ذاتی او برتر از نام و لقب می‌باشد حتی اندیشه ما نیز زبون و درمانده است.^{۱۷}

برای تکمیل این مطلب و اطلاع بر نظریه معتزله بایستی نگاه کنیم به ص ۳۵۱ کتاب ششم ملل و نحل شهرستانی.^{۱۸}

اصل خرد

فردوسی بهیچ چیز به اندازه خرد توجه ندارد و این پدیده معنوی در تارك عوامل انسانی - خدائی شاهنامه چون الماسی تابناك می‌درخشد،

در پژوهشی که اکنون به نظر شما می‌رسد ملاحظه خواهید کرد که ازین نقطه نظر شاهنامه و دینای مینوگ خرد تا چه اندازه توازی و تشابه دارند. پیش از ورود به این مرحله و ارائه این موارد باید بگوییم که در هیچ اثری مانند این دو کتاب، یعنی شاهنامه و مینوی خرد، به این عامل مهم رهبری-کننده معنوی اهمیت داده نشده است. در متون مشابه و قابل قیاس با این دو اثر و برخی کتابهای مقدس، خرد بعنوان نقطه آغاز خلقت، معرفی شده است اما در اینجا خرد فقط نقطه آغاز نیست دایره‌ای است شامل و کامل، که همه موظفیم که خرد را نیایش کنیم، نیایشی در سطح برتر نزدیک به مرحله عبودیت و پرستش.

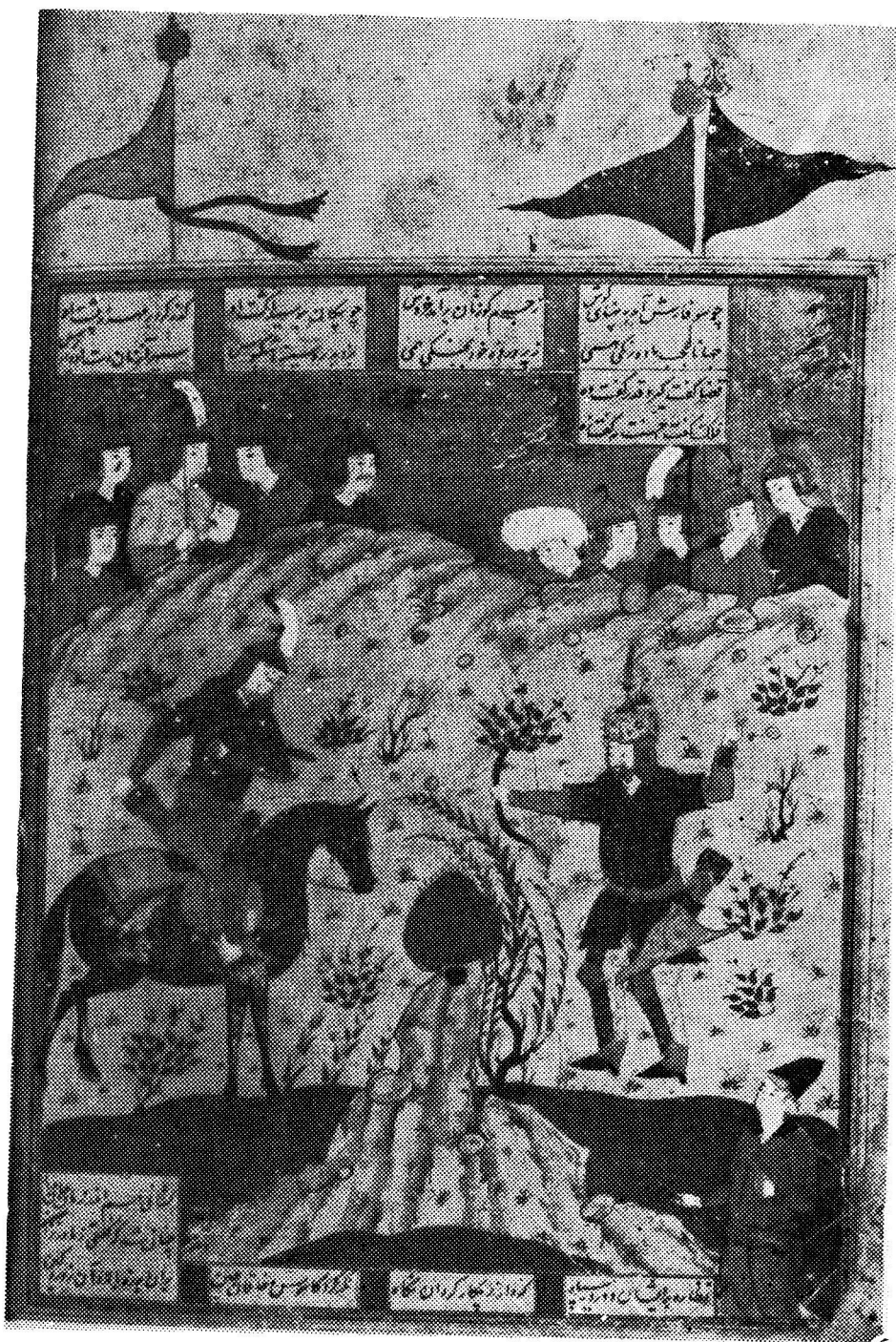
فردوسی در مبحث خرد، دوجا به برخی نویسندگان اندیشمندی که آثارشان مورد استفاده وی بوده است، اشاره می‌کند و اذعان دارد که در مبحث عقل، ملاحظات خود را از ایشان گرفته و در صورت نیاز می‌تواند. مطالب بیشتری از ایشان بیاموزد و در کتاب خود عرضه کند^{۱۹}.

مرد خرد کیست؟ چه معنی دارد که مؤلف مجهول مینوگ خرد (مینوی خرد) را مرد خرد مورد اشاره فردوسی بدانیم، بخصوص که با بررسی کتاب مینوی خرد و مقایسه آن با شاهنامه، خواهیم دید که امکان استفاده شاعر ازین متن مهم پهلوی یا ترجمه آن بسیار است و اگر این نویسنده اندیشمند را که این چنین علوم عقلی و الهیات عصر خود را تدوین و ارائه کرده است، مرد خرد ندانیم پس مرد خرد کیست. بدیهی است فردوسی در آن جو اجتماعی و سیاسی موجود هرگز نمی‌توانسته که صراحتاً از منبع الهام یا مأخذ اقتباس خویش نام ببرد و کتابی مقدس یا نیمه مقدس از آئین زرتشتی را بعنوان منبع ذکر کند.

اصل خرد را تا آن حد که در شاهنامه آمده است و دینای مینوگ خرد به معرفی آن پرداخته است، در سه مرحله بررسی می‌کنیم: آئین خرد، بستگی‌های خرد با روان و تن آدمی، نقش خرد در آفرینش.

الف: آئین خرد.

اکنون می‌رسیم به اصل کار خود در مبحث خرد که مقایسه میان گفته‌های فردوسی و نویسندگان پهلوی است، درباره جوهر عقل یا روح خرد. درین باره میان مطالب شاهنامه و متون پهلوی، آنقدر تشابه و توازی است که حتی می‌توان برای هر بیت شاهنامه، شاهی یا مشابهی در آن متون



جنگ تن به تن رستم و اشکبوس

يك مجلس از نسخه خطی شاهنامه متعلق به کتابخانه مجلس سنا که توسط بنیاد شاهنامه، بررسی و معرفی شده است. این نسخه متعلق به اول قرن یازدهم است.

یافت و ارائه کرد.

نخست بیائیم و این چوهر عقل را در هر دو منبع تجسم دهیم و درباره لزوم تجلیل و تقدیس آن که لازمه استحصال رهبری و حمایت معنوی آن از ماست، شواهدی بیابیم. فردوسی خرد را بهترین مواهب الهی می‌داند که باید ستایش شود اما چگونه؟ چگونه خرد را که راهنمای و راه‌گشای ما بسوی خوشبختی درین جهان و آن جهانست می‌توان ستود و کیست که بتواند این ستودنها را بشنود^{۲۰}.

برای تفاهم بیشتر و تفسیر بهتر این سه بیت عباراتی از مینو خرد (فصل نخست شماره‌های ۵۳ تا ۶۱) را نقل می‌کنیم:

برای ستایش فرشته خرد (جوهر عقل) انسان باید کوشش فراوان کند و میزان عبادت و نیایش ویرا از مجموع فرشتگان دیگر بیشتر سازد... درین صورت است که بشر قادر خواهد بود که حق این فرشته بزرگ را بجای آورد و آن را بشناسد و تقدیس کند تا بمرور جوهر عقل در وجود خود وی نیز استقرار یابد و باوی سخن گفتن آغاز کند و بگوید: «ای دوست مهربان که به تجلیل و تقدیس و پرستش من پرداخته‌ای از من که جوهر عقلم یاری بخواه تا یارو یاورت باشم و ترا بسوی نیکوکاران و قدسین عالم اعلی رهبری کنم، از جسم تو درین جهان مادی و از روانت در آن جهان علوی روح و معنا، نگهداری کنم»^{۲۱}.

این عبارات می‌تواند بهترین تفسیر برای آنچه شاعر درباره خرد و خردمندی گفته است باشد، درینجا از فرشته عقل یعنی وهومن (بهمن) تجلیل می‌شود و شاعر در کتابش از خرد ستایش می‌کند.

گفتیم که فرشته خرد همان وهومن است زیرا وهومن بر آسنو خرتو *Asno Khratu* و گشوسروت خرتو *Gaoshu-srut Khratu* نیز ریاست دارد. از اینروست که شاعر نامدار مانیزهنگامی که ملاحظه می‌کند جوهر عقل همان فرشته خردمندی یا وهومن است و ذکر سربخ آن امکان ندارد از سری بودن مطلب سخن بمیان می‌آورد و می‌گوید درین باره نمیتوان به صراحت سخن گفت^{۲۲}.

فردوسی خود برین مطلب آگاهی دارد که در سراسر این فصل خاص، معرفی مفاهیم عقلی و فلسفی حکمت ایرانی ما چه وظیفه دشواری را برعهده گرفته است، به‌ویژه در آن هنگام که سخن از خرد بمیان می‌آورد، وی درین بخش از کار خود، همیشه در پایان يك مبحث و پیش از ورود به مبحث دیگر با تواضع و فروتنی بسیار، خط بطلان بر ابداع و

ابتکار شخصی خویش می‌کشد و می‌گوید آنچه من گفته‌ام چیز تازه‌ای نیست و درین باب پیشینیان بسیار داد سخن داده‌اند.^{۲۳}

گذشته ازین فروتنی و اعلام پوزش مآبانه، شاعر حکیم بیک نوع قصور و تسامح خویش خستوئی دارد و می‌نویسد که برآستی نتوانسته بحق مطالب را ادا کند و حتی دربرخی موارد؛ خواننده را به منبع اصلی ارجاع می‌دهد، گوئیا دچار محذوری است ناگفتنی و نمی‌تواند آنچه را که خواننده یا شنیده است به صراحت بیان دارد و حتی صلاح نمی‌داند که گویندگان اصلی مطلب را نیز معرفی کند و فقط به دفاع از گفته‌های ایشان می‌پردازد.

ب : بستگیهای خرد با روان و تن آدمی.

همانند مصنفان متون پهلوی، حکیم شاعر طوسی ما فردوسی نیز کوشش دارد که تن و روان آدمی را با خرد ارتباط دهد و در برخی ازین موارد، از بستگیهای خرد و اندامهای انسان سخن می‌گوید. در فصل اول مینوگ خرد (شماره‌های ۴۴ و ۴۵) می‌خوانیم که برای نیرومندی جسم و جاودانگی روان چه باید بکنیم و چه عاملی درین راه مهمترین راه‌گشای ما تواند بود؟ پاسخ آن خرد و خردمندی است.^{۲۴}

در جای دیگر همان کتاب (فصل ۲۶ شماره ۶) می‌خوانیم: کسیکه چشمهای بی‌نا دارد اما از خرد بدور است از آنکه کور واقعی است نابینا تر شمرده می‌شود.^{۲۵}

فردوسی نیز خرد را نخست‌آفرینش می‌داند و چشم‌جان.^{۲۶}

در متن پهلوی دیگر شکندگمانیک و یجار، می‌خوانیم: «روان آدمی با پنج موهبت معنوی روحانی آمیختگی دارد که یکی از آنها خرد است، همانگونه که در جسم آدمی نیز پنج وسیله درك و تفاهم تعبیه شده است: چشم و گوش و بینی و دهان و پوست» فردوسی نیز بینی دارد در همین مبحث بسیار نزدیک به همین مطلب^{۲۷} و در پایان مبحث خرد شاه‌بیت خود را عرضه می‌کند و به اوج سخنرانی می‌رسد که بیان‌کننده یک نوع تشابه و توازی است میان فحوای کلام شاعر و آئین دانش و خرد که در فصل نخست شکندگمانیک و یجار (بخش‌های ۱۱ و ۱۲) آمده است، در آنجا می‌خوانیم که این درخت کهن یک ریشه اما درشاخ کهن دارد با سه شاخ کوچک، و این گواه برین مدعاست که شاعر بامتن‌های کهن آشنائی و ارتباط نزدیک داشته و گه‌گاه در ترکیب عبارات و تشبیهات نیز ازین

نوشته‌ها بهره‌یابی کرده است.^{۲۸}

ج : نقش خرد در آفرینش

اکنون باردیگر این پرسش را پیش میکشیم که چرا و چگونه پدیده خرد از نظر شاعر حکیم، نقشی چنین مهم در آفرینش داشته است، آنچنان که وی در مقدمه کتابش و هنگام بحث درباره خلقت جهان، آسمان و زمین و ستارگان و عناصر و انسان، خرد را از لوازم اولیه این خلقت دانسته است تا بجائی که آنرا محور اصلی آفرینش می‌داند و معتقد می‌شود که عقل سرچشمه اصلی حیات و نخستین چیزی است که آفریده شده.^{۲۹}

ما در بالا، در همین بخش ملاحظه کردیم و دیدیم که چگونه شاعر میان خرد و اندامهای بدن انسان ایجاد ارتباط کرد و اکنون می‌بینیم که وی خرد را، خمیرمایه اصلی حیات و منشاء کل موجودات، حتی منشاء ایجاد اینهمه جنبش و تحرك در اجرام فلکی نیز می‌داند و می‌گوید که این هفت سیاره بران دوازده مجموعه که هریک نشیمنی خاص در دایره فلکی منطقه البروج دارند، تفوق و سیادت یافتند تا سر نوشت بشر را که به عقل وی بستگی دارد تعیین کنند و بر مبنای لیاقت و شایستگیهایش بوی پاداش دهند.^{۳۰} تصور می‌کنم که وی این مطلب را از فصل نخست (شماره های ۱۱ و ۱۲) کتاب مینوگ خرد گرفته باشد، در آنجا می‌خوانیم: (او، وجودی اعلی که آفریننده همه نیکوئیهاست، همه موجودات را بر مبنای خرد آفرید و نظام موجود در گردش افلاك و حفاظت آنها را همانند، نگهداری موجودهای قدسی معنوی، باكم خرد انجام می‌دهد).^{۳۱}

و سپس در بخشهای ۴۹ و ۵۰ همان فصل می‌نویسد: (اهورامزدا جهان را خلق کرد و موجودات را آفرید، آنچه را که هست و حیات دارد و در پناه خرد ذاتی خود زندگی می‌کند، نظام جهان مادی و معنوی نیز موجودیت خود را به كمك عقل و بانیروی خرد ذاتی بدست می‌آورد).^{۳۲} در فصل دوازدهم همان کتاب، این بحث به میان آمده است که جهان مادی و نیکوئیهای آن همانند جهان معنوی و آن هفت سیاره در اختیار اهریمن نیست و ما به این نکته می‌افزاییم که کلمه کدخدای که فردوسی بکار گرفته ترجمه معقول کلمه سپهت است که در مینوگ خرد بکار رفته است.^{۳۳}

جان آدمی

شاهنامه را فردوسی به نام خداوند جان و خرد آغاز می‌کند، شاید این پیوستگی میان جان آدمی و خرد که از آغاز کتاب مطرح می‌شود، برای خواننده کتاب، به شکل يك معما جلوه گر شود، بویژه پس از آگاهی برین مطلب که فردوسی خلقت انسان را بسی دیرتر از حیوانات پست می‌داند^{۳۴}. کلید معما را در اوستا (یسنا ۶ - ۴۶) می‌توان یافت، جایی که گفته می‌شود که جهان معنوی بسی زودتر از جهان مادی آفریده شده است و نیز در همین کتاب (یسنا ۱۱ - ۳۱) زرتشت می‌گوید که جان یا جوهر وجود پیش از موجودات مادی قابل لمس خلق شد. بنابراین حیات معنوی و خرد (بقول شاعر جان و خرد) برخلقت جهان مادی تقدم داشته است، جان و خرد وجودهای معنوی نخستین در عرصه آفرینش بوده‌اند.

در هردو بخش اوستا، بخش مقدم و بخش موخر، خلقت جهان معنوی برخلقت جهان مادی تقدم دارد، و سپرد (۷-۴) خلقت‌های راستین را که پیش از جهان روحانی آفریده شده‌اند، مانند آب و آتش و... تقدیس می‌کند. درباره بررسی خلقت نخستین که دراوستا ذکر شده است خوانندگان را به ملاحظه کتاب آئین زرتشت Die Religion Zarathushtra

(از ص ۱۴۴ به بعد) تألیف لومل Lommel توصیه می‌کنیم.

اکنون این پرسش پیش می‌آید که فردوسی چگونه ازین اصل مطروحه در اوستا آگاه شده بوده است پاسخ این سؤال ساده است و با توجه به آنچه تابحال گفته‌ایم، درینجا نیز پژوهشگران را به خواندن دو کتاب دینای مینوگ خرد (فصل ۴۹ شماره ۲۲) و داستان دینیک (فصل ۲۸ بخش ۷) توصیه می‌کنیم که در هردو کتاب، به خلقت فره‌وشیها (محافظ روح بشر) اشاره شده است. در آنجا می‌خوانیم که همه فره‌وشی‌ها از دوران پادشاهی کیومرث فرخنده تازلهور سوشیانس پیروز، نخست آفریده شدند.

شاعر، خلقت خرد و جان آدمی را دريك دوران می‌داند و آنها را در عرصه خلقت، توأمان می‌شناسد و در جهان شمارش و حساب آخرین می‌داند و بر مبنای این اصل بهوی اخطار می‌کند که قدر خود را شناسد^{۳۵}.

باین روال، با توجه به خلقت فره‌وشیها، روح انسان در شمار نخستین خلقت‌های خداوند درمی‌آید ولی از لحاظ جسم، بشر از خلقت‌های واپسین

است، فردوسی با ژرف بینی ویژه اش، ترتیب ظهور و پیدایش ارکان جهان هستی را این چنین می شمارد: آتش، آب، گباه، حیوان و سرانجام آدمی^{۳۷}. و این ترتیب تقریباً همان ترتیبی است که در کتاب دینای مینوگ خرد (فصل ۴۹ بخش ۱۱) آورده شده است: و آب و آتش و گیاه خلق شد و سپس نطفه جانوران به وجود آمد که راه گشای خلقت و مایه ازدیاد آدمان گردید^{۳۸}، شاعر می گوید که انسان از آن زمان که هوش و خرد بافت موفق شد که جانوران را فرمانبردار خویش سازد^{۳۹}.

اگر لزومی داشته باشد که برای صحت مدعای خود مبنی بر بهره جوئی فردوسی از متون پهلوی در ارائه این اصل گواهی بیاوریم باید به کتاب شکند گمانیک و بیجار (فصل دهم شماره ۱۱ تا ۱۸) نگاه کنیم که می نویسد:

(...آدمی، این خلقت پروردگار، نمی تواند که وجود خدا رادرك کند، خدائی که وی را با طبیعت خلاقه خود آفرید... پروردگاری که همراه با او به خلقت این سه نیز مبادرت کرد: آفرینش، دین و روح... و وظیفه مخلوقات جزین نیست که خدا را بشناسند و ویرا نیایش کنند، آنچه را که دوست دارد دوست بدارند و از آنچه که او خوش ندارد، روگردان شوند. مجموعه کتابهای مقدس مشرق زمین، جلد بیست و چهارم ص ۱۶۶) بسادگی می توان گفت که حتی شاعر از عبارات این متن در عرضه داشت اصول آفرینش نیز بهره مندی داشته است.

نقش افلاك و ستارگان در آفرینش و حیات

با تأمل در شاهنامه، نقش افلاك و ستارگان و حیات معنوی و مادی بشر را درمی یابیم و به اندیشه فرو می رویم و از خود می پرسیم که آیا آئین ایران باستان بر نیایش ستارگان یا ستاره پرستی استوار بوده است؟ پاسخ این سؤال را خسرو پرویز به سفیر روم که از وی چند پرسش کرد داده است، جائیکه می گوید مذهب وی برخرد و داد و دوستی و پرهیزکاری استوار است اما به گردش ستارگان و افلاك نیز ارج می نهد^{۴۰}.

ما در متون مذهبی خود، گواه بسیار برین مدعا خواهیم یافت که در ایران باستان به ماهیت افلاك و گردش ستارگان ارج بسیار می گذاشتند و اگر گاهی فراتر بگذاریم، آئین بزرگ مهرپرستی را در برابر خود می یابیم که از نقطه نظر توجه و اهمیت به گردش کرات سماوی و نقش

افلاك در زندگى بشر بزرگترين و مهمترين آئين بشرى بوده است. در خود آئين زرتشتى و جهان‌شناسى ويژه آن نيز ستارگان نقش بسيار مهمى را ايفا مى‌كنند و براى نيايش و تقديس اجرام سماوى آداب و رسوم بسيار مى‌توان يافت، رسومى كه بطور مستقيم يا غيرمستقيم با افلاك و گردش ستارگان بستگى دارد.

براى يافتن شواهدى برين مطلب كه در جهان‌شناسى آئينى ايران باستان، نقش ستارگان و افلاك تا چه‌حد پراورش و گسترده است، خوانندگان بايستى به‌فصل ۴۹ كتاب مينوگ خرد نگاه كنند، در آن فصل از لحاظ نحوه برداشت و روال اندیشه فردوسى درباره جهان آسمانى نيز نكات جالبى مى‌توان يافت، اين مبحث را درسه بخش: ستارگان، آسمان و گردش خورشيد و ماه، مرور مى‌كنيم.

الف : ستارگان

برداشت فردوسى از خلقت آسمان و ستارگان، از نقطه‌نظر پيوستگى سرنوشت بشر با آسمانها و گردش ستارگان حائز كمال اهميت است وى مى‌گويد و تأكيد مى‌كند كه اين گردش تند و ديرپاى اجرام سماوى است كه به‌پديده‌هاى شگفت‌انگيز جهان شكل مى‌دهد، درين راه مهمترين نظرى كه ارائه مى‌كند اينست كه در عرصه آسمانها اين هفت سياره گردان بر آن دوازده مجموعه (بروج دوازده‌گانه منطقة البروج) رياست و سيادت يافته‌اند.^{۴۱}

در بيت دوم فردوسى سياره‌هاى منظومه شمسى را با ذكر كلمه هفت و برجها را با اشاره به (دو و ده) يا (ده و دو) معرفى مى‌كند، اکنون اين بيت را با چند عبارت از ديناي مينوگ خرد مقايسه مى‌كنيم (فصل هشتم شماره‌هاى ۱۷ تا ۲۵) (هرنيك و بدى كه به‌بشر مى‌رسد با اين هفت سياره و آن دوازده مجموعه كه در دوازده نشيمن‌گاه فلكى استقرار يافته‌اند بستگى دارد، درين نقش‌آفرينى و تعيين سرنوشت اين دوازده مجموعه نقيب‌ان دوازده‌گانه آهورامزدا... و آن هفت سياره نيز در كجروى و انحراف آدميان نقشى مؤثر دارند و آنان را به‌مرگ و فساد مى‌كشاند.) بدينگونه كه درين كتاب آمده است، آن دوازده مجموعه در اداره سرنوشت افراد بشر نقش اصلى را برعهده دارند و حتى برجنه‌هاى منفى نقش آن هفت سياره (يا هفت ستاره) نيز نظارت دارند.^{۴۲}

در مینوگ خرد، عبارات دیگری نیز هست که در طی آن هفت سیاره (یا هفت ستاره) به عنوان فرمانروای واقعی آسمانها معرفی می‌شوند. در فصل ۴۹ شماره‌های ۱۶ تا ۲۱ آمده است (که هفت ستاره خرس بزرگ (هفت برادران) (Haptoc-Ring) در نقش محافظ مجموعه‌های منطقه البروج از شر دیوان و اهریمنان انجام وظیفه می‌کنند و این دوازده مجموعه با نیرو و یاری هفت برادران پیش می‌روند و هر یک از ایشان جدا جدا به این کمک نیاز حیاتی دارند)^{۴۳}.

حال که این عبارات را از دینای مینوگ خرد در پیش روی خود داریم، می‌توانیم در باب حل این بیت معما مانند فردوسی، ریاست هفت بر دوازده نیز تفسیرهایی را ارائه کنیم، اما با تدقیق و تأمل بیشتر می‌گوئیم که این روایت مینوگ خرد منبع اصلی فردوسی بوده است و شاعر حتی این مطلب را بدون درک کامل و تفسیر و تعبیر آن ارائه کرده است و این نظریه کهن ایرانی را با صداقت خاص خود آورده است: (هفت تائی که در پهنه آسمانها بر دوازده تا ریاست دارند)^{۴۴}.

و نیز نگاه کنید به یشت سی‌روزه فصل دوم بخش ۱۳.

ب : آسمان.

فردوسی همراه با معاصران خود همگام با متفکران زمانه، گذشته از اعتقاد به علم نجوم و ستاره‌شناسی بزرگ نوع ستاره‌پرستی یا تصوف فلکی نیز گرایش داشته است.

برخی از عبارات فردوسی، درین مبحث که یا در توصیف افلاک است و یا خطاب به این پدیده‌ای آسمانی، در نهایت اصالت و زیبایی سروده شده و یکی ازین عبارات را که در وصف این گنبد دوار سروده شده در مقدمه شاهنامه می‌توان یافت، شاعر خطاب بر خواننده می‌گوید:

بنگر به این گنبد تیزگرد که درد و درمان هردو ازوست، خود بی‌مرگ است و بدون رنج، پیر است و تندرو و چنان با چراغها و نورها آذین شده که گوئی باغی است آراسته برای عید نوروز^{۴۵}.

این عبارات و نکته‌های باریکی که در آن گنجانده شده است، نه تنها هر یک صاحب سرگذشت و تاریخچه‌ای جالب و دلپذیر است، بلکه در پس هر یک، پدیده‌ای دینی و فلسفی قابل تأمل و درخشانی خودنمایی می‌کند که اصل آن حکمت معروف زروان است، آئین مستحکم و استوار از

ایران باستان. بدیهی است که میان اصل زمان و فلك دوار رابطه‌ای نزدیک وجود دارد، ازین لحاظ که این حرکات اجرام سماوی است که معیار اصلی گذشت زمان بوده و هست.

بنابراین جای شگفتی نیست که می‌بینیم درینجا نیز بار دیگر فردوسی از دینای مینوگ خرد، توصیفی را که برای زروان شده است می‌گیرد و آنرا به آسمان نسبت می‌دهد، فصل هشتم شماره ۹، در آن متن کهن می‌خوانیم:

زروان (زمان) گسترده و بی‌پایان، جاودانه و بی‌مرگ است، درد نمی‌کشد، گرسنگی و تشنگی ندارد و درکارش اخلاص و توقف نیست و در طی زمانهای بی‌کران هیچ نیروئی یافت نخواهد شد که بدان تسلط یابد و وادارش سازد که در اعمال این قدرت بی‌اعتنای جاودانی، یعنی گردش زمان و امور مربوط بدان خدشهای بوجود بیاورد.^{۴۶}

ازینروست، که ما ادعا می‌کنیم که تعریف و توصیف این وجود معنوی، آئین زروانی یا زروان پرستی که در بندهش نیز وصف شده بعنوان میراثی گرامی به فردوسی رسیده بوده است و فردوسی آنرا این چنین با امانت نقل کرده، فقط بجای زروان و زروان پرستی، به آسمان و فلك دوار که تا این حد با زروان و آئین زروانی همبسته است و با زمان گذران بی‌انتها نزدیک و مرتبط است، اشاره می‌کند.

توانائی شگفت‌انگیز شاعر را در اخذ و اقتباس این گونه اصول عقلی و فلسفی و برگرداندن آن به قالب اشعاری چنین زیبا و پرمعنا، می‌ستائیم.

در همین مدخل شاهنامه، شاعر اشاره‌ای دارد بر آنچه که افلاك از آن ساخته و پرداخته شده است، درین مورد نیز منشاء و مبدء اقتباس نه تنها ادبیات پهلوی بلکه خود اوستاست، می‌گوید: این آسمان که ما می‌بینیم آنچنان که برخی گمراهان تصور کرده‌اند از باد و آب و غبار و دود ساخته نشده بلکه از یاقوت سرخ آفریده شده است.^{۴۷}

این مطلب را در شماره ۷ از فصل نهم مینوگ خرد می‌خوانیم:

«آسمان از جوهر یاقوت یعنی الماس (الماس) ساخته شده است»^{۴۸} و در بخش سوم فروزین‌یشت: «آسمان چون کاخی است رفیع که از مواد و مصالح آسمانی ساخته شده و آنچه درین ساختمان بکار رفته اصل و جوهر موادی است که ما می‌شناسیم، با حدودی بی‌پایان که با بدنه‌ای از یاقوت نورپاشی می‌کند» درحقیقت، فردوسی آسمان را به‌باغی مصفا تشبیه

کرده است درحالیکه درپشت‌ها آسمان کاخی است بلند که در باغی مصفا بنا گردیده است.

دلیل دیگری نیز می‌آوریم که ثابت کنیم که ریشه این مفاهیم عقلی و فلسفی را که فردوسی ارائه می‌کند باید در علوم الهی و فلسفی ایران باستان و مفاهیم عالیه آن عصر جستجو کرد و درین مورد باید اذعان داشت که فردوسی بیش از هرچیز تحت تأثیر متن پهلوی دینای مینوگ‌خرد قرار داشته است.

در فصل ۹۱ داستان دینیک توصیف شاعرانه زیبایی درباره آسمان هست، اما شاید از آن نظر که شاعر فقط دینای مینوگ‌خرد را در اختیار داشته و یا اینکه باین متن اهمیت بیشتری می‌داده است آنچه را که در دینای مینوگ‌خرد آورده شده نقل و ارائه کرده است.

هنگامی که افسرده و غلیل، تنگدست و درمانده از چرخ شکایت می‌کند و ازو می‌پرسد که چرا مرا در جوانی سعادت‌مندتر و مرفه ساختی و در پیری خوار کردی، پاسخی ژرف و پرمعنا بخود می‌دهد که بهتر است آنرا از زبان خود فردوسی بشنویم^{۴۹}.

ازین لحاظ نیز میان آنچه فردوسی گفته است و متن پهلوی مینوگ‌خرد مشابهتی هست، در فصل بیست و هشتم هنگامی که بهسه پرسش روشندلی خردمند از سوی جوهر خود پاسخ داده می‌شود^{۵۰}:

اینست آن سه پرسشی و پاسخ آن:

قوی‌تر از همه کیست؟ چرخ گردنده.

تیزتر (زودگذرتر) از همه کیست؟ آدمی (حافظه مردمان).

خوشحالت‌تر و راضی‌تر از همه کیست؟ انسان خردمند پرهیزکار

(روان نیکوکاران).

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که چگونه اصول عقلی و فلسفی دوران

ساسانی در قالب شعر فردوسی بازگو می‌شود.

ج: گردش خورشید و ماه:

در پایان فصل مربوط به خلقت جهان، شاعر حکیم اشاره‌ای نیز به

فلسفه خورشید و ماه دارد و می‌گوید که دلیل اصلی و هدف منطقی خلقت

خورشید و ماه، روشن ساختن زمین است و بدست دادن وسیله و روالی

برای سنجش زمان و هنگامی که از دقت و نظم موجود درین گردش سخن

می‌گوید لب به تحسین نیز می‌گشاید^{۵۱}.

این دو خصیصه که حکیم شاعر برای خورشید و ماه ذکر کرده: نورافشانی به زمین و کمک به اندازه گیری وقت را در فصل ۴۹ شماره‌های ۲۴ تا ۲۷ دینای مینوگ‌خرد نیز می‌خوانیم^{۵۲}:

(ماه و خورشید با حرکت منظم خود زمین را روشن می‌سازند... و برای گاه‌شماری، روز و شب و ماه و سال نیز یار و یاور آدمی هستند همانگونه که در ارائه فصول و محاسبات فلکی و نجومی دیگر نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند و همه عوامل و رویدادها که به برآمدن و فرورفتن ماه و خورشید بستگی دارند.)

ممکن است گفته شود که آنچه فردوسی درباره خورشید و ماه سروده، تصورات شاعرانه خیالی است و برای اثبات این مدعا می‌گویند که شاعر همه این مطالب را با شتابزدگی ارائه کرده است و از یک بیت یاد می‌کنند که شاعر آنرا خطاب بخورشید سروده و در پی گیری آن نیز چیزی نگفته است، درینجا شاعر از خورشید گله‌مند است^{۵۳}.

این بیت را با خطابی که شاعر به آسمان داشت و پیش ازین معرفی شد مقایسه می‌کنیم که در آنجا نیز شاعر از بخت خود و تقدیر شوم شکایت دارد، بویژه از خورشید که نسبت بوی بخیل شده است شکوه می‌کند و در بیت‌های بعد خود جواب خویشتن را می‌دهد.

نقش موجودات آسمانی «سروش و فرشتگان دیگر» و دیوان در سرنوشت آدمی

فردوسی درباره نقش فرشتگان و دیوان، در سرنوشت آدمی اشارات خاص دارد. درین فصل کویاجی اهمیت دیوان و فرشتگان را از نقطه نظر ارتباط میان شاهنامه و متون پهلوی در دو بخش مورد بررسی قرار می‌دهد: فرشتگان و دیوان.

الف: فرشتگان

در شاهنامه، جامعه فرشتگان و در رأس همه این موجودات آسمانی، سروش جای مهمی را اشغال کرده است که می‌توان گفت درین مورد نیز الگو و سرچشمه اطلاعات و معلومات فردوسی همان متون مربوط به ایران

باستان است. سروش هنگام قیام فریدون همهجا یار و یاور او و پیروانش می‌باشد، در کشمکشهای مردم ایران و فریدون با ضحاک رهبر واقعی است و با نیروی آسمانی خود، سبب تفوق فریدون بر ضحاک می‌شود. سروش هنگام تصرف بهمن‌دژ به کمک کیخسرو می‌شتابد و همین پادشاه، در انتخاب جانشین و آغاز غیبت روحانی خود، از وی مدد می‌خواهد.

زندگی و سلطنت خسرو پرویز با حمایت سروش از انهدام قطعی و تسلط بهرام چوبین رهانیده می‌شود. حضور سروش در شاهنامه دلیل بر این است که چگونه مردم ایران، حتی پس از قبول اسلام نیز نمی‌توانسته‌اند سروش را فراموش کنند و این فرشته که در عصر فریدون حافظ حیات ایران و یار و یاور ایرانیان بوده است در عصر اسلامی نیز از یادها نرفته، حتی چند قرن پس از فردوسی، سعدی نیز سروش را می‌ستاید:

ترایاوری کرد فرخ سروش.

و نیز حافظ بارها در غزلهای نغزش از سروش یاد می‌کند و ویرا می‌ستاید و می‌گوید:

ز فکر تفرقه بازآی تاشوی مجموع

بحکم آنکه چو شد اهرمن، سروش آمد

در حماسه طوس، آتش نیز مقامی برابر فرشتگان داشته است، در راوند، میعادگاه هفت بزرگمرد سپاه ایران که افراسیاب را شکست دادند، آتش مهر برزین رهنمون و یاور ایرانیان بود، راوند در محوطه شکارگاه افراسیاب قرار داشت و فردوسی فروزش آتش را مایه راهنمایی ایشان می‌داند^{۵۴}.

پس از شکست و آوارگی افراسیاب، همین فرشته آتش بود که جستجوی موفقیت‌آمیز ایرانیان را دریافتن افراسیاب رهنمون شد و دو شاهنشاه ساسانی بهرام گور و خسرو پرویز نیز موفقیت‌های خود را مرهون یاری و مددکاری آتش می‌دانستند.

تا اینجا هرچه گفته‌ایم از نقطه نظر کلی و جنبه عام مسئله بوده است. اکنون می‌پردازیم به ارائه شاهی از داستان بیژن و منیژه که در آن فردوسی يك آفرین کامل را عرضه میدارد. آفرینی بسیار شبیه به آفرین‌های موجود و باقیمانده در ادبیات پهلوی و متون نیمه مقدس زرتشتی، با مقایسه محتوای شاهنامه و این متن‌ها می‌توان گفت که فردوسی در خلق و عرضه داشت این آفرین به‌برخی از منابع مهم پهلوی دسترسی داشته‌است، منابعی که امروز برای ما ناشناخته می‌نماید، این آفرین، بسیار به آفرین

زرتشت پیامبر شبیه است و بررسی هر بیت آن راه گشای ماست بسوی فصلی مهم در مبحث نیایش و تقدیس فرشتگان و موجودات آسمانی دیگر. در ایران قدیم، این آفرین یا خطابه تقدیس و تجلیل توسط رستم، پهلوان بزرگ، در حضور کیخسرو ایراد می‌شود، پهلوان از اهورامزدا می‌خواهد که از پادشاه نگهداری کند و از وهومن می‌طلبد که نگهدار تاج و تخت وی باشد.^{۵۵}

با بررسی این بیت باین نکته توجه خواهیم یافت که شاعر می‌دانسته است که فرشته بهمن فراینده ابهت پادشاهی یاخشش Khshathara است (یسنای ۴ - ۳۱)، زیرا این فرشته خود صاحب این فراست و می‌تواند فراینده آن در پادشاهان پرهیزگار باشد (یسنای ۶ - ۴۴ و ۱۶ - ۴۶).

در بیت بعد، پهلوان از فرشته اردی بهشت می‌خواهد که راهنمای وی باشد در همه سال (هرسال) و از بهرام و تیر برای نگهداری وی استمداد می‌کند^{۵۶} و این گائها را بیاد می‌آورد که در آنجا اشا با همکاری بهرام راه درست را نشان می‌دهد راهی که از راه شیطان بدور است.

آفرین در ابیات بعدی، از فرشته شهرپور استمداد می‌کند که شاه را پیروزمند و مفتخر سازد^{۵۷} و این بیاد ما می‌آورد که فرشته شهرپور در حصول پیروزی و غنا یار و یاور ماست (شایست ناشایست شماره‌های ۴، ۲۲ و ۲۳) آنگاه از فرشته اسفندارمذ سخن بمیان می‌آید که نگهدار جان و خرد پادشاه است.^{۵۸}

درین مورد نیز باید به بند هشن (فصل ۶۴ بخش ۲۵) نگاه کرد که فرشته اسفندارمذ را پاسبان و نگهدار همه آفریدگان معرفی می‌کند، در دینکرت (کتاب نهم فصل ۲۴ بخش ۱۵) این فرشته مأمور حفاظت و حمایت روح و جوهر راستی و درستی است.

سپس به فرشته خرداد می‌رسد و از او می‌خواهد که سرزمین شاه را شاد و خرم سازد و نیاگانش را فرخنده بدارد^{۵۹}. حال اگر به کتاب هفتم دینکرد (فصل ۲ بخش ۳۲) نگاه کنیم خواهیم دید که فرشته خرداد با همکارش امرداد، آب به گیاهان می‌رساند و حامل برکت و وفور است و فرشته همکار خرداد نیز فروردین است که حامل فردوشی‌های نیاکان پادشاه است و فرشته مرداد نیز فرشته حافظ و مراقب چهارپایان است.^{۶۰} این مطلب را نیز در کتاب نهم دینکرت (فصل ۴۱ بخش ۱۷) می‌توان یافت.

در این آفرین از فرشتگان دیگر از جمله ابان و دی نیز نام برده می‌شود و چون درین گفتار درباره فرشتگان سخن بدرازا کشیده است از ذکر آن خودداری می‌کنم.

درینجا این پرسش بمیان می‌آید که آیا این آفرین در عصر فردوسی معمول و شناخته شده بوده است و فردوسی آنرا اقتباس و منظوم ساخته یا اینکه آنرا خود تصنیف و تکمیل و تدوین کرده و منظوم ساخته است؟ به‌تصور من حدس اولی درست‌تر است، در این صورت باید گفت که این خود بخشی بوده است از داستان مطبوع بیژن و منیژه و فردوسی آنرا نیز در طی داستان‌سرائی خود، نقل و نظم کرده است.^{۶۱}

ب: دیوان

اگر قبول کنیم که فردوسی در توجه به فرشتگان و اشاره بدیشان از متون و منابع ایران باستان بهره‌یابی کرده است باید در مورد دیوان نیز همان فرض را قبول داشته باشیم، البته گذشته ازین رد پای این‌گونه اقتباسات فردوسی را در ادبیات پهلوی نیز می‌توان یافت.

در گفتگوی میان خسرو انوشیروان و وزیرش بوذرجمهر، وزیر از تسلط ده دیو بر روان و خرد آدمی سخن می‌گوید و در پاسخ شاه که می‌پرسد در این میان بدترین آنها کدام است، وزیر از را معرفی می‌کند.^{۶۲} اکنون به‌متون پهلوی می‌پردازیم: در فصل ۳۷ دادستان دینیک (بخش‌های ۵۰ تا ۵۳) فهرستی از دیوان می‌خوانیم که در آنجا نیز از ریاست دارد، این چهار دیو که در این فهرست ذکر شده عبارتند از:

آز و نیاز و آشم Aeshm (خشم) و ننگ. در شاهنامه نیز این چهارتا ذکر شده است بقیه عبارتند از می‌تخت Mitakht (دروغ) استوویداد Astovidad (تلف کردن موجودات) بوشاسپ Bushasp (تنبلی) تب (تب) زرمان (فرتوتی) واء Vae بد (که باعث تخدیر اعصاب است) زیریچ Zairich که خوراکی‌ها را مسموم و باعث مرگ می‌شود و نهیو Nihiv (آدم‌کشی).

در بخش پنجم همان کتاب دو دیو دیگر از دیوان شاهنامه ذکر شده‌اند که عبارتند از رشک و سخن‌چینی و فتنه‌برانگیزی که در این میان رشک بدتر است که مایه فریب است و سخن‌چینی، باعث ننگ و عار و

برپائی فتنه. اگر آنچه را که در بخش‌های ۵۰ و ۵۲ و ۵۴ دادستان دینیک ذکر شده باهم بیاوریم فهرستی از کلیه دیوهای مذکور در شاهنامه فردوسی را بدست خواهیم داشت. فردوسی در کار خود فقط از عوامل مجرد معنا نام می‌برد و خوب می‌دانسته است که معرفی عواملی چون می‌تخت و آستو و بیداد و بوشاسپ کتاب ویرا که يك توصیف شاعرانه دلپذیر است بیک متن سنگین و خشك مذهبی مبدل می‌کرده، بهمین دلیل از بکاربردن اصطلاحات و الفاظی که برای مردم عصر وی ناشناس می‌بودند، خودداری کرده است، بویژه با تردیدی که ممکن بود در مردم مسلمان آن دوران پیدا شود، شاعر حکیم کوشش داشته است که از حریم آئین مسلمانی خارج نشود.

در این باره به بخش یازدهم گنج شایگان نیز می‌توان مراجعه کرد. فردوسی درباره دیو آز، بسیار سخن گفته است و همیشه آنرا ریشه و اساس بدیها (ام‌الفساد) شمرده است. به نظر من، فردوسی در ارائه این مطلب نیز به منابع پهلوی و اوستائی مهمی دسترسی داشته، بر مبنای همان منابع آن را دیو شماره يك معرفی کرده است. در فصل هشتم مینوگ‌خرد می‌خوانیم که در روز رستاخیز، پس از اینکه دیوان نیست و نابود شدند، سه فرشته طراز اول میترو و زروان و رشنو، *Mitra, Zarvan, Rashnu* دیو آز را نیز از میان خواهند برد (کتابهای مقدس مشرق زمین جلد ۲۴ صفحه ۳۳) ۶۳.

در همان کتاب بخش‌های ۱۵ و ۱۶ در فصل دوم باردیگر به تفوق دیو آز اشاره شده است. هیولای آز، آدمی را فریب می‌دهد و دروی انگیزه‌ای بوجود می‌آورد که دنیا و لذات آنرا بر همه چیز مقدم بدارد و آنچه را که قابل دیدن و لمس کردن نیست بدست فراموشی بسپارد.

درین باره از متن‌های پهلوی به متون اوستائی باز می‌گردیم: در اوستا می‌بینیم که آز نه تنها در یشت‌ها توصیف شده، بلکه در وندیداد هجده شماره‌های ۴۵ و ۵۶ و یسنا هفده شماره ۴۶ و یسنا چهل و هفت شماره ۲۲ نیز دیو آز، بعنوان دشمن شماره يك آدمی معرفی شده است و خود بخود به این نتیجه می‌رسیم که فردوسی در ارائه تفوق دیو آز، از منابع دینی ایرانی بهره‌جوئی داشته است. فردوسی، در شاهنامه، دو دیو آز و نیاز را دو برادر توأمان می‌داند، درین باره نیز بهتر است که متن‌های پهلوی را بازبین کنیم. در فصل هجده مینوگ‌خرد می‌خوانیم که آدمی، همه چیز، حتی وحشت از مرگ و سوق به جهنم را در قبال فریب آز و نیاز (نیازنیه)

Niyazanih از یاد می‌برد^{۶۴} درینجا ملاحظه می‌کنیم که حرص و آرزو، نارضائی و نیاز دو دیو مخالف آدمی هستند و درین میان آرزو تقدم دارد و فردوسی نیز این تقدم را همیشه رعایت کرده است، به دلیل اینکه در منابع وی - متون پهلوی - نیز، این تقدم وجود داشته است. (کتابهای مقدس مشرق زمین جلد ۲۴ ص ۵۰).

فردوسی و مناظرات فلسفی در دربار ساسانیان

برای اینکه بدانیم فردوسی در ارائه اندیشه‌های ژرف اخلاقی، آئینی و فلسفی خود تا چه حد مرهون متون پهلوی است، مناظرات فلسفی دربار ساسانیان را در دوران شاهنشاهی بهرام گور و انوشیروان در شاهنامه بررسی کرده، آنرا با آنچه در متن‌های پهلوی هست مطابقت و مقایسه می‌کنیم تا به این نتیجه برسیم که شاعر حکیم درین مرحله نیز شاگرد این نویسندگان بوده است.

باید قبول کنیم که فردوسی نه تنها از نقطه نظر روایات اساطیری، پهلوانی و تاریخی وارث ساسانیان بوده، بلکه رسالتی نیز برای ارائه اندیشه‌های فلسفی و اخلاقیات ساسانیان داشته است. اکنون متن گفتگوی سفیر روم و موبد دربار بهرام گور را که در شاهنامه آمده است با فصلهای ۴۰ و ۵۵ دینای مینوگ خرد مقایسه می‌کنیم.

بهرام گور پس از نبرد با خاقان چین فرستاده روم را که مدتی در انتظار باریابی مانده بود به حضور پذیرفت و گفت: مرا رزم خاقان ز تو بازداشت..... سخن هرچه گوئی تو پاسخ دهیم.

فرستاده پس از درود و عرض سلام از قول قیصر پیام سرورش را که ارائه هفت سؤال است به شاه رسانید^{۶۵}.

در فصل چهارم مینوگ خرد پرسشهایی را می‌یابیم که بسیار به پرسشهای مطروحه در شاهنامه شبیه است:

چه چیز درخشان تر و کدام چیز تیره تر است؟ چه چیز پرت تر و کدام چیز تهی تر است؟ آن چیست که هیچکس قادر به بودن آن نیست و آن چه چیز است که هیچکس نمی‌تواند آنرا خریداری کند؟ (نگاه کنید به مجموعه کتابهای دینی مشرق زمین جلد ۲۴ ص ۷۹).

پاسخهای پرسش دوم و سوم و چهارم همان پاسخهای فردوسی است: دانش، مهارت و خرد.

درباره بالا بودن بهشت و پائین بودن جهنم که در شاهنامه مذکور است، در همان کتاب فصل ۴۴ شماره‌های ۹ و ۱۵^{۶۸} را می‌خوانیم:

آسمان در بالای زمین قرار گرفته است بشکل يك تخم مرغ، مخلوقی از اهورامزدا و حالت زمین به آسمان شبیه است به حالت زرده در کل تخم مرغ (مجموعه کتابهای مقدس مشرق زمین جلد ۲۴ ص ۸۵).

در شاهنامه به فراوانی ستارگان اشاره شده است و ما در فصل ۴۹ شماره ۲ همان مینوگ‌خرد این مطلب را می‌خوانیم^{۶۸}. و در همان فصل شماره ۲۲ می‌خوانیم^{۶۹}. «مجموعه‌ها و کهکشانهای بیشمار». در صفحات بعدی همان کتاب، فصل ۵۷، درباره نامها و موارد کارآئی خرد بتفصیل صحبت شده، (مجموعه کتابهای مقدس مشرق زمین جلد ۲۴ ص ۱۰۱ - ۹۸) بطوری که می‌توان يك توازی و تشابه مطبوع میان آنچه فردوسی در شاهنامه آورده و متن پهلوی یافت، فردوسی نیز در شاهنامه از نامهای متعدد خرد سخن گفته است.

خوارشمردن ستاره‌شناسان در آغاز بنظر عادی و ظالمانه می‌رسد اما فراموش نکنیم که این منجمان در اغلب موارد از دانش اختصاصی خود منحرف می‌شوند و وانمود می‌کنند که از علوم خارق‌العاده خاصی بهره‌مندند. داتنه نویسنده بزرگ ایتالیائی نیز در کتاب خود هنگام صحبت از مجازاتهای سخت، بیانی دارد شبیه بیان فردوسی در عرصه خوارشماری این گروه:

به این سبب که وی دیدش بسوی جاهای سوردست متوجه بوده است چشمانش و مسیرش اکنون می‌بایستی برعکس و قهقرائی بوده باشد. و در فصلی دیگر از نحوه مجازات کیمیاگران در دوزخ پرده برمی‌دارد.

پس از پایان سخنان موبد سفیر از وی سپاسگزاری می‌کند و بشاه درباره موبد می‌گوید که: همه فیلسوفان و رابنده‌اند - بدانائی او سرافکنده‌اند (ص ۴۵۶ شماره ۱۷۷۹) و روز بعد موبد از سفیر دو سؤال می‌کند^{۷۰} و از پاسخ سفیر قیصر نیز راضی نمیشود و خود به پرسشهای خویش پاسخ می‌گوید و سفیر بار دیگر خردمندی ویرا می‌ستاید (درینجا دانشمند پارسی هند پاسخهای سفیر و خود موبد را درهم آمیخته است و می‌نویسد که وی در جواب دو سؤال موبد: چه کار از همه بهتر و چه کار از همه زیان‌بارتر است، گفت: خردمندی، کشتن انسان بی‌آزار).

پاسخ و حتی پرسش‌های دوگانه را نیز می‌توان در فصل‌های ۳۵ و ۳۶ مینوگ‌خرد یافت^{۷۱} (مجموعه کتابهای مقدس مشرق زمین فصل ۲۴ ص ۷۲/۷۵).

در فصل ۳۵ می‌خوانیم: چه چیز و چه کار يك مرد را واقعاً غنی و بی‌نیاز می‌سازد؟

پاسخ دانائی و خردمندی است، همانند شاهنامه.

در فصل ۳۶ شماره ۲۴ سؤال اینست^{۷۲}: کدام گناه بسیار هولناك و غیر قابل بخشش است؟
پاسخ کشتن انسان بیگناه است.

پس از پایان مناظرات و مزیت خردمند رومی، خود بهرام گور سخنانی کوتاهی دارد و در طی آن ملت خویش را از پیمودن راه شیطان و دیو بر حذر می‌دارد و پدرش یزدگرد و جمشید و کیکاوس را بیاد ایشان می‌آورد که با پیروی دیوان و اهریمن خردمندی، سعادت و نیکنامی خویش را ازدست دادند^{۷۳}.

درباره محتوای این دوبیت نیز در کتاب مینوگ‌خرد، مطلب مشابهی می‌توان یافت، در فصل ۵۷ شماره ۲۱^{۷۴} (کتابهای مقدس مشرق‌زمین ص ۱۵۲) چنین می‌خوانیم:

«همانند یم (جمشید) فریدون و کیکاوس... ایشان هیچیک حق آئین خویش را بجای نیاوردند تا بجائی که نسبت به‌خدای خود نیز حق‌ناشناس شدند و این مرهون قصوری بود که در خرد ذاتی و عقل جبلی ایشان وجود داشت».

اگرچه ممکن است که این عبارت قدری مایه شگفتی شود، اما ازین نقطه‌نظر که با گفته‌های فردوسی دارای توازی و تشابه است اهمیت دارد و دلیلی است دیگر براین مدعا که فردوسی در ارائه مفاهیم عقلی و فلسفی به‌متن‌های پهلوی دسترسی و آشنائی داشته است.

فردوسی و مفهوم خوب مطلق

در همهٔ مکتب‌های اخلاقی جهان، مفهوم خوب مطلق تا حدودی که ارائه و اجرای آن از طرف مردم امکان داشته باشد وجود دارد و این مفهوم دارای مقامی ارجمند است، ازاین لحاظ که یکی از هدفهای اساسی زندگی معنوی آدمی است. در مکتب اخلاقی فردوسی، خرد ریشه و اساس خوب مطلق است، وی خرد و خردپیشگی را نه تنها خمیرمایه همه فضیلت‌های شری می‌داند، بلکه آن‌را چون درختی تنومند فرض می‌کند که انشعابات و شاخ و برگ‌های آن، هریک پایگاهی برای يك پدیدهٔ معنوی اصیل اخلاقی

بر پایه تقوی و دادگری می‌تواند باشد. از اینروست که شاعر تا این اندازه به خود اهمیت می‌دهد و اعلام خطر می‌کند که اگر آدمی انحرافات شیطانی را در نفس خویش راه دهد، خردمندی از ملک وجودش رخت برخواهد بست و این عامل اساس شادکامی و تقوی حتی بوی نگاه هم نخواهد کرد، وی خرد را بزرگترین موهبت الهی می‌داند که خداوند به انسان اعطا کرده است.^{۷۵}

درباره خرد، شاعر نظریه جالب دیگری را نیز ارائه می‌کند و می‌گوید که نقطه مقابل خردمندی بدکاری است و راه خرد راه علم و دانش است در پهنه‌ای گشاده و بزرگ.^{۷۶}

در جای دیگر وی خرد را با انشعابات فراوانش توصیف می‌کند و مهر، وفا، راستی، زیرکی، بردباری و رازداری را از خردمندی می‌داند و آنرا از همه نیکوئی‌ها برتر می‌شمارد.^{۷۷}

اکنون متن‌های پهلوی را برای یافتن گواه مرور می‌کنیم، در فصل ۳۱۲ از کتاب ششم دینکرد (ترجمه دستور پشوتن سنجانا جلد دوازدهم ص ۲۷) می‌خوانیم که شکوه فضائل اخلاقی شادی، امید و کارائی و هوشمندی بشری، که لازمه پیشرفت و ترقی جامعه است سرچشمه‌ای جز خرد و خردمندی ندارند.

و نیز در فصل ۳۵ مینوگ خرد آمده است که: غنی‌ترین انسانها کسی است که در خردمندی انسانی کامل باشد^{۷۸} و در همین متن گفته شده است که خردمندی اوج پرهیزکاری و سرآمد همه فضائل است و: آدمی باید برای فرشته خرد یا جوهر عقل بیش از کلیه فرشتگان دیگر ارج و اهمیت قایل شود و به نیایش و تقدیس آن پردازد (فصل نخست شماره ۵۳)^{۷۹}.

درین جا باید یادآوری کنیم که همه این فرشتگان، جوهر مطلق فضایل اخلاقی هستند و بر پایه این اصل است که در همان فصل مینوگ خرد، شماره ۵۴ می‌خوانیم: تقدیس و نیایش جوهر عقل و اعتقاد صادقانه به آن، به آدمی امکان می‌دهد که از نیکوئی و امداد همه این فضایل برخوردار یابد.^{۸۰}

رده‌بندی و جداسازی نیکی‌ها و بدیها

فردوسی در دوجای کتاب خود کوشش دارد که نیکی‌ها (فضایل) و بدیها (مفاسد) را از هم جدا ساخته طبقه‌بندی کند. وی در هر دو مورد این وظیفه خطیر را برعهده بزرگمهر قرار می‌دهد و در هر دو مورد نیز در متون پهلوی مطالب مشابه و موازی با آن می‌توان یافت. هنگامی که یزدگرد پیر از بوذرجمهر می‌پرسد که ده مفاسد معنوی را برای وی برشمارد حکیم می‌گوید نخست عیب‌جوئی است، دوم رشک، سوم سخن‌چینی، چهارم سخن بی‌مورد گفتن، پنجم خواستن مال و مکنت بدون استحقاق و ششم خشم است.^{۸۱}

اکنون به فهرستی نگاه می‌کنیم که در همین زمینه توسط بیشاپ کاسرتلی در کتاب فلسفه آئین مزدیسنا Bishop Casartelli, Philosophy of the Mazdayasina Religion p. 162 گردآوری شده است. در کتابهای گوناگون مقدس و نیمه مقدس نیز جسته‌گریخته به این مطلب برمی‌خوریم، اما نویسنده در این کتاب با توجه به همه این متن‌ها گناهای را که منع شده‌اند این چنین یاد می‌کند: (عیب‌جوئی نکنید، طمعکار نباشد، خشمناک نشوید، نگران نباشید، از بی‌عفتی پرهیزید، رشک نبرید، شرم را بحد گناهکاری نرسانید، از روی بیکارگی و تنبلی به خواب نروید و سخن بی‌محل مگوئید). این فهرست به‌میزانی قابل توجه با فهرست فردوسی در شاهنامه قابل تطبیق است.

فهرست دیگر فردوسی را در صفحات گذشته این گفتار خوانده‌ایم و محتوای آن را با متن‌های پهلوی مقایسه کرده‌ایم (ده‌دیو که بوذرجمهر برای انوشیروان برمی‌شمرد).

فهرست دیگر نامهای گوناگون با جنبه‌های مختلف خرد است که آنرا نیز خوانده و شنیده‌ایم (جلد هفتم ص ۴۵۵ و حاشیه بحث: مفهوم خوب مطلق در همین مقاله)، موبد دربار بهرام‌گور برای سفیر روم این نامها را برمی‌شمرد و می‌گوید مهر و وفا و راستی و زیرکی و بردباری و رازداری همه از جنبه‌های گوناگون خرد و خردمندی است. اکنون دینکرد را از نقطه نظر این رده‌بندی فضائل بررسی می‌کنیم که در آنجا نیز بسیاری از فضائل اخلاقی را، انشعابات یا فرزندان خود می‌شمارد.

در کتاب چهارم ص ۱۴۱ دینکرد می‌خوانیم: دو فضیلت بسیار گرامی منشعب از خردمندی آزادی و صلح‌دوستی است و در کتاب دوم ص ۷۴

همان کتاب فضائل اخلاقی را بعنوان سه جفت دختر توأمان خرد معرفی می‌کند، این شش فضیلت اینگونه ارائه می‌شوند: اندیشه نیک، کوشش، خرسندی و قناعت، عشق به خردمندی و پژوهش برای معرفت بیشتر (کتاب کاسرتلی ص ۱۵۰).

* * *

در پایان این گفتار نخست باردبگر یادآوری می‌کنیم که فردوسی دست کم به متن پهلوی مینوگ خرد دسترسی داشته و هنگام سرودن آغاز شاهنامه و مناظرات فلسفی دربار بهرام گور، ازین کتاب بهره بسیار گرفته است و مفاهیم اخلاقی و فلسفی این اثر را، به قالب اشعار زیبا و پرمعنا ریخته است. درباره عصر تألیف مینوگ خرد نیز نظر دو دانشمند وست و مرتمن Dr. E. W. West and Dr. A. D. Mordtman (کتابهای مقدس مشرق زمین جلد ۲۴ ص ۱۷) را بیاد می‌آوریم که گفته‌اند مینوگ خرد پیش از تسلط اعراب تصنیف و تکمیل شده و در عصر فردوسی کاملاً شناخته شده بوده است. احتمال بهره‌مندی فردوسی از متون پهلوی دیگر نیز البته هست.

شکل دیگر مسئله اینست که شاید فردوسی هنگام بررسی و استفاده از باستان‌نامه برای تصنیف شاهنامه این مطالب را نیز در آن کتاب یافته بوده، بشعر درآورده است، درینصورت مینوگ خرد از مقام فعلی خود تنزل خواهد یافت و بعنوان مجموعه‌ای از برداشتها و مفاهیم عقلی و فلسفی موجود در باستان‌نامه در خواهد آمد. خود باستان‌نامه نیز با احتوای بر مطالب اخلاقی و فلسفی ارزشی دیگر خواهد یافت و این سؤال پیش خواهد آمد که آیا منبع اقتباس این متون پهلوی موجود نیز باستان‌نامه بوده است؟

یادداشت‌ها :

- ۱- نگاه کنید به مقاله اینجانب در شماره ۱۳۸ هنر و مردم تحت عنوان عبدالصمد شیرین قلم و تصویر ص ۳۶ همان مقاله.
 - ۲- این نسخه را اینجانب طی مقاله‌ای کوتاه در شماره ۱۳۵ هنر و مردم معرفی کرده‌ام.
 - ۳- در کتابخانه کاما غیر از شاهنامه دستور هشت شاهنامه خطی دیگر وجود دارد
شرح زیر:
(۱) قطع بزرگ، ۴۸۳ ورق، مصور مذهب، تاریخ کتابت ۱۵۶۴، کاتب کمال نقشبندی.
 - (۲) قطع کوچک، ۵۸۵ ورق، مصور مذهب، تاریخ کثابت ۱۵۳۵، کاتب صادق بن محمد بن حافظ ابراهیم.
 - (۳) قطع بزرگ، ۵۵۶ ورق، مصور مذهب، تاریخ کتابت ۱۵۶۷، کتاب ویسی بن محمد عیسی.
 - (۴) قطع کوچک، فقط جلد دوم، تاریخ کتابت ۱۵۳۵، کاتب حاجی محمد دشت بیاضی.
 - (۵) قطع متوسط، فقط جلد دوم، مصور مذهب، بدون تاریخ فقط مهری بتاريخ ۱۱۷۵.
 - (۶) قطع بزرگ، در دو جلد، مصور مذهب، تاریخ کتابت ۱۲۵۵، کاتب علی اکبر ولد محمد حسن.
 - (۷) قطع کوچک، ۵۸۵ ورق، مصور مذهب، تاریخ کتابت ۱۵۳۵، کاتب صادق بن محمد بن حافظ ابراهیم.
 - (۸) قطع کوچک، فقط ۲۶ ورق، مصور (منتخب).
- در مجموعه مانوکجی هاتریا نیز نسخ خطی زیر وجود دارد: شاهنامه کامل، خلاصه شاهنامه، گرشاسبنامه، بهمن نامه، سهراب نامه، بهمن نامه، شاهنامه شمشیرخانی از هریک یک نسخه. مجموعه مانوکجی هاتریا شامل ۴۵۸ نسخه خطی است و کاتولک انگلیسی آن را نویسنده این گفتار، تهیه و تنظیم کرده است.
- ۴- فهرست این کتابهای خطی را به ترتیب شماره، نام کتاب، نام نویسنده،

خصوصیت کتاب و تاریخ کتابت درینجا ذکر می‌کنم: خصوصیات کامل آنها در کتاب گنجینه مشرق‌زمین به‌چاپ رسیده است و کسانی که علاقمند باشند می‌توانند بدان مراجعه کنند.

- a ۵۵- شاهنامه، دستور داراب پهلان، ناقص، کهنه.
- ۱۵۹- شاهنامه، ملک‌حسین مآوری، کامل و مصور، ۱۵۶۴ هـ.
- ۱۲۵- قصه سلطان محمود، به‌شعر گجراتی.
- c ۱۶۳- سؤالات گشتاسپ از جاماسب درباره آینده ایران، گجراتی.
- ۲۵۳- تاریخ مختصر پادشاهان ایران از عصر همای تا شاپور، نثر فارسی، کهنه.
- a ۲۶۵- بانو گشتاسپ‌نامه، فارسی، کهنه.
- b ۲۶۵- رستم و شغاد، منتخب از شاهنامه، کهنه.
- g ۲۶۵- قصه کهزاد، منتخب از شاهنامه، کهنه.
- ۴۶۷- شاهنامه، شمس‌الدین حسین حامی، مذهب، ۱۵۱۲ هـ.
- ۴۹۱- فرامرزنامه، شعر فارسی، کهنه.
- ۴۹۵- بهمن‌نامه، شعر فارسی، کهنه.
- ۵۱۳- کاووس‌نامه، شعر گجراتی، حدود ۱۷۷۵ میلادی.
- ۵۳۲- فرامرزنامه، هیربد فریدون، شعر فارسی، ۱۱۶۱ هـ.
- ۵۳۵- بهمن‌نامه، شعر فارسی، کهنه.
- d ۵۳۷- داستان رستم و سهراب، موبد سهراب، گجراتی، ۱۸۶۴ م
- e ۵۳۷- منیژه و بیژن، موبد سهراب، گجراتی، ۱۸۶۵ م.
- a ۵۳۹- بانو گشتاسپ‌نامه، کاوس بهمن، شعر فارسی، خیلی کهنه.
- bc ۵۳۹- برزنامه، در دو جلد، شعر فارسی، خیلی کهنه.
- a ۵۴۵- داستان انوشیروان و مرزبان کرشانی، شعر فارسی، ۱۸۲۲ م.
- ۵۷۷- قصه سودابه (سوداوه)، شعر فارسی، کهنه.
- ۵۷۸- شاهنامه، جلد اول، حبیب‌الله ولد شیخ کاظم انصاری، کهنه.
- a ۵۷۹- داستان کهزاد و رستم، موبد فریدون، شعر فارسی، خیلی کهنه.
- b ۵۷۹- داستان نریمان گرشاسپ، از شاهنامه، هیربد جمشید، ۱۵۵۰ یزدگردی (ی).
- ۶۷۶- شاهنامه فردوسی، کهنه.
- ۷۱۵- بهرام‌گورنامه، گجراتی، ۱۲۷۶ ی.
- ۷۴۲- شاهنامه فردوسی، خورشید ولد اسفندیار، ۶۴۸ ورق، ۱۵۳۲ یزدگردی.
- ۷۴۸- شاهنامه فردوسی، مصور، خیلی کهنه.
- a ۷۵۷- جهانگیرنامه (داستان جهانگیر پسر رستم) سروده شده در هرات، موبد فرامرز، ۱۱۳۸ ی.
- b ۷۵۷- کاووس‌نامه، از شاهنامه، موبد فرامرز، ۱۱۳۲ ی.
- ۷۷۴- شاهنامه فردوسی، بانضمام پاره‌هایی از گرشاسپ‌نامه و فرامرزنامه، مصور، علی پسر شیخ لکنه‌وئی، خیلی کهنه.
- c ۸۵۳- شاهنامه امیرخسرو دهلوی، فرامرز رستم، ۱۱۴۵ ی.

- k ۸۵۳- داستان شاه بهمن (بهمن نامه)، شعر فارسی، ۱۱۳۲ ی.
- a ۸۵۵- فرامرزنامه، شعر فارسی، هیربد فرامرز، ۱۱۳۲ ی.
- b ۸۵۹- بانو گشتاسب نامه، شعر فارسی، موبد فرامرز رستم، ۱۱۳۴ ی.
- ۸۲۵- برزنامه، گجراتی، کهنه.
- ۸۲۱- فرامرزنامه، گجراتی، موبد منوچهر، ۱۱۳۷ ی.
- ۸۲۲- سیاوخش نامه، شعر گجراتی، هرمزجی، ۱۲۱۱ ی.
- ۸۲۳- داستان شاه بهرام (بهرام گور) و بانو روشن، هندی نوشته شده به گجراتی، کهنه.
- سال یزدگردی ۸ سال از سال هجری عقب تر است و البته شمسی است ۱۳۴۶ ی= ۱۳۵۴ ش.
- ۵- کتابشناسی تحقیقات ایرانشناسی در هند را! پنجانب در مجموعه ای تحت عنوان *Contribution of India to Iranology* گرد آورده ام که مقالات و کتابهای مربوط به شاهنامه نیز در طی آن معرفی شده اند، این مجموعه امروز به کتابخانه پهلوی تعلق دارد.
- ۶- این آثار از گفتار دکتر عابدی که در مجمع شاهنامه شناسان جشنواره طوس ارائه شده گرفته شده و با مراجعه به مراجع اصلی اصلاحاتی بشرح زیر در آن بعمل آمده است:
- الف: در کتابخانه خدابخش بانکی پور که امروز کتابخانه دولتی پتناست نه شاهنامه خطی.
- یک خلاصه معروف به خلاصه شمشیرخانی مورخ ۱۵۶۳، یک منتخب (توسط رام رامین) مورخ ۱۱۴۵، یک یوسف و زلیخا و یک منتخب یوسف و زلیخا وجود دارد، کاتولک مشروح کتابخانه خدابخش ج اول ص ۱۴ - ۱.
- ب: در کتابخانه دولتی الوار پنج شاهنامه هست که یکی از آنها ۶ و یکی دیگر حاوی ۱۸۵ تصویر است.
- ج: در موزه قلعه سرخ دهلی دو شاهنامه نگهداری می شود که یکی از آنها مصور و از قرن شانزدهم است.
- د: در کتابخانه ریاست رام پور (رضا) جمعا یازده نسخه شاهنامه خطی دیده می شود که قدیم ترین آنها نسخه ای به خط محمد بن محمد بن یوسف، مصور، مورخ ۸۴۵ هجری. نسخه دیگر که آنهم مصور است تاریخ کتابش ۱۵۱۱ هجری است، جمعا شش نسخه ازین یازده نسخه مصور است.
- ۷- مقصود از جام یا دوری مقدس هاله نوری است که دور صورت قدسین ممتاز ترسیم می شود.
- ۸- مایه اصلی و پایه این تحقیق بررسی های عالمانه ای است که جهانگیر کویاجی در حدود چهل سال پیش به عمل آورده و طی شش سخنرانی ارائه کرده است. مترجم با در نظر گرفتن مطالعاتی که در این مدت صورت گرفته ترجمه گونه ای از متون اصلی گفتارها تهیه و اصل ابیات شاهنامه را نیز که محقق پارسی در متن آورده است مترجم بر مبنای شاهنامه چاپ مسکو در پاورقی ها ذکر می کند اختلافها در داخل قلاب

گذاشته شده و آغاز سخن را نیز با نخستین بیت شاهنامه تیمن و تبرک می‌بازد. پاره نخست این سلسله گفتارها معرفی کلی نویسنده و کارش بود و اینک رسیده‌ایم به نخستین سخنرانی.

۹- درباره اعتقادات دینی فردوسی نگاه کنید به = محیط طباطبائی: عقیده دینی فردوسی، مهر، ۲ (۱۳۱۳) صفحات ۶۳۵ - ۶۷۲. صفا، ذبیح‌الله: شعوبیت فردوسی، مهر، ۲ (۱۳۱۳) ۶۱۹ - ۶۲۳. رجائی، احمدعلی: مذهب فردوسی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ج ۱۱ (۱۳۲۸) ش ۱، ۱۵۵ - ۱۱۳. یغمائی حبیب در ص ۲۷ فردوسی و شاهنامه او که برطبق اشعار خود فردوسی ثابت می‌کند که فردوسی مسلمانی مؤمن و شیعه‌ای معتقد بوده است. از همه بهتر استنتاج و استدراک عالمانه مرحوم تقی‌زاده است درباره دین و مذهب فردوسی که با درنظر گرفتن تحقیقات و حکمهای نولدکه می‌نویسد: فردوسی متدین و موحد و معتقد به مذهب بوده و دل رحیم و رقیق انسانیت دوستی داشته، لکن در دین اسلام بسیار محکم نبوده یعنی تعصب و حتی شوق و ذوق مخصوصی در آن خصوص نداشته است. از مذهب زرتشتی بدحرف نمی‌زند و اغلب عقاید آنرا می‌ستاید و آنچه را که بنظر غریب یا ناصحیح می‌آید تأویل می‌کند و بعضی جا روایاتی را که با ذوق نمی‌سازد اصلاً حذف می‌کند (مانند ازدواج با خواهران) بسیار وطن‌پرست و پرشور بوده و ایران قدیم را با قلبی لبریز از محبت می‌ستاید. مشارالیه زرتشتی نبوده و از عقیده ثنویه تبری می‌کند، لکن دین قدیم را هم مدافعه و حمایت می‌کند و تأویل بخوبی می‌نماید (موهل از حکایت افسانه‌آمیز حسد شاعران دیگر بر فردوسی و بدگوئی ایشان به فردوسی و زرتشتیان ترد سلطان یاد می‌کند که از کتاب کیفیت قصه سلطان محمود غزنوی که زرتشتیان هند تألیف کرده‌اند و نسخه خطی آن در دست موهل بوده است، اقتباس شده بوده است، طبق این قصه شاعران از سلطان محمود خواستند که زرتشتیان را آزار دهد و ایشان را وادار کند که مسلمان شوند). وی مؤمن معتقد و خداپرست و پاکدل بوده اما خیلی هم دم از مسلمانی و شریعت نمی‌زند و حتی در مرثیه پسرش از بکار بردن عبارات معموله مسلمانان مقدس احتراز می‌جوید. خیلی برضد عربها بوده و درباره آن بسیار بنفرت حرف می‌زند... نگاه کنید به صفحه ۹۷ و ۹۶ کتاب هزاره فردوسی و یا ۲۵۷ - ۲۵۳ فردوسی و شاهنامه او باهتمام حبیب یغمائی. درباره مطالبی که نولدکه می‌نویسد نگاه کنید به شماره ۲۵ در کتاب حماسه‌سرایی در ایران وی، ترجمه بزرگ علوی و یا صفحات ۱۶۲ - ۱۶۱ فقه‌اللهه ایرانی بزبان آلمانی

Grundriss der Iranischen Philologie Vol. II.

۱۵- مینوی خرد: شامل يك مقدمه و ۶۲ پرسش، مؤلف آن نامعلوم است شاید در عصر انوشیروان نوشته شده باشد، نگاه کنید به پیشگفتار و اژه‌نامه مینوی خرد از احمد تفضلی چاپ بنیاد فرهنگ ایران و ترجمه مینوی خرد از همین دانشمند چاپ بنیاد فرهنگ ایران - درین گفتار همه‌جا بجای ترجمه مینوگ‌خرد مینوی خرد ذکر خواهد شد.

۱۱- یادداشتان دینیك (پهلوی = عقاید دینی) بزبان پهلوی در باب ۹۲ موضوع و مشتمل بر ۲۸۶۰۰ کلمه تألیف منوچهر موبد بزرگ پارس و کرمان در قرن نهم

میلادی. این کتاب در ۱۸۸۲ به زبان انگلیسی ترجمه و در جزء سلسله کتابهای مقدس شرق به چاپ رسید. نویسنده کتابهای دیگر نیز در باب آداب و مناسک دینی دارد.

۱۲- این نظر کویاجی را با تردید می‌پذیریم زیرا که فردوسی در هر فرصت که بدستی می‌آید از خدا و وجود خدا سخن می‌گوید و در مدخل نیز پس از بیتی که در ابتدای سخن نقل کردیم چهارده بیت درباره وجود خدا دارد که کویاجی به علتی درباره آن سکوت کرده است، شاید ازین لحاظ که مشابَهتی میان نظر شاعر و خوش‌بینی زرتشتیان نمی‌یافته است. فردوسی بهترین و جامع‌ترین تعریف از خدا را دارد و این گفتارهایش انسان را بیاد تعریفی می‌اندازد که در آئین کهن هندو از خدا هست این چنین:

«يك وجود اعلی، علت‌العلل موجودات و مافوق همه قدسین، ازلی ابدی، بدون آغاز و انجام، خالی از زمان و مکان و علل و اسباب و منزله از صفات که قابل ادراك مغز عادی بشر نیست» اقتباس از ص ۱۶۹ سرزمین هند استاد حکمت. فردوسی هم این وجود اعلی را خداوند جان و خرد، بدون نام و بجای، روزی‌ده و رهنمای، خدای افلاک و فروزنده ماه و ناهید و مهر، که از نام و نشان و گمان برتر است می‌داند که نه تنها با چشم قابل رؤیت نیست بلکه جان و خرد و اندیشه نیز بدو راه نیابد و ستودن او، توصیف و تعریف او بدین آلت رأی و جان و زبان که ما داریم امکان ندارد، شماره‌های ۲ و ۳ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۱، صفحه ۱۲ از جلد اول شاهنامه چاپ مسکو.

این دوبیت را محققان روسی به حاشیه برده‌اند و معلوم است که شاعران متعصب آنها را برای هم‌آهنگ ساختن نظر فردوسی با نظر علمای عصر سزوده‌اند:

یقین دان که هرگز نیاید پدید به‌وهم اندر آنکس که وهم آفرید
که او قادر وحی و فرمانرواست همه چیز بر هستی او گواست

۱۳- شماره‌های ۱۲ و ۱۳ در ص ۱۲ چاپ مسکو:

به هستیش باید که خستو شوی ز گفتار بیکار یکسو شوی
پرستنده باشی و وجوینده راه به‌زرفی بفرمانش کردن نگاه

۱۴- ظاهراً دکتر احمد تفضلی فصل اول را مقدمه محسوب داشته و باین ترتیب بامتن مورد استفاده کویاجی یک شماره متفاوت شده درین متن شماره ۶۹ این چنین است: و در شهادت دادن (?) و در برگراری مدافعه (?) راستی بهتر است.

۱۵- ج ۱، ص ۱۲ شماره ۵:

به بیندگان آفریننده را نه‌بینی مرنجان دوبیننده را

۱۶- برای روشن شدن مطلب برخی یادداشتها از کتاب الفهرست ابن‌الندیم که از مهمترین مدارک و منابع درباره معتزله بشمار می‌رود، نقل می‌کنیم در ص ۲۹۰ می‌خوانیم: «اول کسیکه درقدر و اعتزال سخنرانی کرد ابویونس اسواری یکی از اساوره و معروف به‌سنویه بود» اساوره گروهی از ایرانیانند که مقیم بصره بودند و ابویونس از آن گروه بود. حال اگر پیشوایان معتزله را یکی‌یکی و از لحاظ نحوه تفکر و قومیت و محل نشو و نما شناسائی کنیم خواهیم دید که این پدیده مذهبی که پایه‌های سیاسی و قومی داشت توسط ایرانیان ارائه و تقویت گردید، اگرچه

در ص ۲۹۱ الفهرست قولی است که برطبق آن ادعا می‌شود که (واصل بن عطاءعدل و توحید (ارکان دوگانه اعتزال) را از نواده محمد بن حنیفه فرزند امیرالمؤمنین علی آموخته است و علی علیه‌السلام از پیامبر و پیامبر از جبرئیل که از سوی خدای متعالی آورده بود) اما در برخی نسخ این روایت تکذیب شده (البته بادست سنیان متعصب).

در تاریخ فرقه معتزله قدیم‌ترین فرد حسن بن ابوالحسن بصری است که در سال ۲۱ هجری متولد شد در صورتیکه واصل بن عطا در سال هشتاد دنیا آمد و بدون شک واصل از افاضات حسن بهره‌مند بوده است. حسن از پیروان محمد بن اشعث بود که بر حجاج قیام کرد و بسیاری از ایرانیان بروی گرد آمدند، بدون شک زندگی حسن در خراسان و آمیزش با عارفان و زاهدانی که از حکمت مشرقی متأثر بوده‌اند، در ایجاد و تکوین اندیشه‌های عرفانی حسن که پایه‌گذار اصلی فرقه معتزله است مؤثر واقع شده بوده است.

در باره اصول عقاید فرقه معتزله باید به ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۵۷/۶۶ نگاه کرد که خلاصه‌ای از آن بدین قرار است:
معتزله اصحاب عدل و توحیداند، ملقب به قدریه و چیزیکه همه بدان معتقدند اینست که خدای متعال قدیم بوده و صفت قدمت مختص به ذات اوست و می‌گویند خدا عالم به ذات، قادر بذات و وحی به ذات است نه به علم و قدرت و حیات که صفاتی است قدیمی و معانی قائم به آن، چه اگر صفات را در قدمت که مختص باوست شریک دانیم پس درالوهِیت نیز برایش شریک قایل شده‌ایم. درباره علت نامیده شدن این گروه به نام معتزله و اطلاعات دیگر نگاه کنید به الفهرست فارسی ترجمه رضا تجدد ص ۲۸۹.

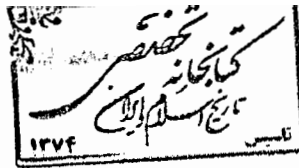
۱۷ - ابیات شماره: ۶ و ۱۵ و ۷ ص ۱۲ ج ۱
نیاید بدو نیز اندیشه راه که او برتر از نام و از جایگاه
خرد را و جان را همی سنجد او دراندیشه سنجه کی گنجد او
خرد گرسخن برگزیند همی همانرا گریند که بیند همی
۱۸ - این مطلب را ما در صفحات قبلی این گفتار در حاشیه آورده‌ایم،
نویسنده در پایان عبارات نقل شده از ملل و نحل می‌نویسد که بعقیده معتزله اثبات
موجودیت خدا با اقامه دلیل امکان پذیر است.

۱۹ - جلد اول شماره ۲۲ ص ۱۳
چه گفت آن خردمند مرد خرد که دانا ز گفتار او برخور
شماره ۶۷ ص ۱۶
شنیدم ز دانا دگرگونه زین چه دانیم راز جهان آفرین
و نیز دوبیت اول از ستایش خرد شماره‌های ۱۶ و ۱۷ که آنها را مصححان
روسی در قلاب گذاشته‌اند:

کنون ای خردمند وصف خرد بدین جایگه گفتن اندر خور
کنون تا چه داری بیار از خرد که گوش نیه‌شده زو برخور

۲۵ - ج ۱ ص ۱۳ شماره‌های ۱۸ و ۲۹ و ۱۹:

- خرد بهتر از هرچه ایزدت داد ستایش خرد را به از راه داد
 خرد را و جان را که یارد ستود و گرم ستایم که یارد شنود
 خرد رهنمای و خرد دلگشای خرد دست گیرد بهردو سرای
 ۲۱ - مینوی خرد: ص ۵ و ۴ از مقدمه (در اصل فصل اول) شماره ۵۳ به بعد.
- ۲۲ - جلد اول ص ۱۴ شماره ۳۲
 به گفتار دانندگان راه جوی بگیتی بیوی و بهرکی مگوی
 و بیت بعدی آن:
 زهر دانشی چون سخن بشنوی از آموختن يك زمان نغسوی
 که هردو درین شاهنامه به داخل قلاب رفته اند.
- و شماره ۳۵:
 حکیم چوکس نیست گفتن چه سود: فقط مصرع اول ذکر شده، مصرع دوم:
 ازین پس بگو کافریش چه بود.
- ۲۳ - ج اول ص ۲۵ شماره ۱۱۹:
 سخن هرچه گفتم همه گفته اند بر باغ دانش (معنی) همه رفته اند
 ۲۴ و ۲۵ - مینوی خرد ص ۴ مقدمه شماره های ۴۶ و ۴۵ و ۴۴ و ص ۴۱ فصل
 شماره ۶.
- ۲۶ - جلد اول ص ۱۴ و ۱۳ شماره ۲۷ و ۲۶:
 نخست آفرینش خرد را شناس نگهبان جانست و او ناسپاس
 خرد چشم جانست چون بگری تو بی چشم شادان جهان نسری
 ۲۷ - جلد اول ص ۱۴ شماره ۲۸:
 سه پاس تو چشم است و گوش و زبان کزین سه رسد نیک و بد بیگمان
 ۲۸ - جلد اول ص ۱۴ شماره ۳۴:
 چو دیدار یابی بشاخ سخن بدانی که دانش نیاید به بین
 ۲۹ - خرد زنده جاودانی شناس
- خرد مایه زندگانی شناس
 نخست آفرینش خرد را شناس.....
- ۳۵ - جلد اول ص ۱۵ و ۱۴ شماره های ۳۵ و ۴۴ و ۴۵:
 ار (ز) آغاز باید که دانی درست
 سرمایه گوهرا ن از نخست
 ابرده و دو (دووده) هفت شد کدخدای
 گرفتند هریک سزاوار جای
 وزو (در) بخشش و دادن آمد پدید
 بیخشید اناچنان (داننده:!) چون مزید
- ۳۱ و ۳۲ - مینوی خرد مقدمه (در اصل فصل نخست) ص ۱ شماره های ۱۱
 و ۱۲ و ص ۴ شماره های ۴۹ و ۵۵.
- ۳۳ - مینوی خرد ص ۲۳ فصل ۶ شماره ۱۸ و ۱۹.
- ۳۴ - جلد اول ص ۱۵ شماره ۵۴: وزان پس چو جنبه آمد پدید (چو زین



بگذری مردم آمد پدید) همه رستنی زیر خویش آورد (شد این بندها را سراسر کلید).

۳۵ - مینوی خرد، فصل ۴۸ ص ۶۷ شماره ۲۲.

۳۶ - جلد اول ص ۱۶ شماره ۶۶:

نخستین فطرت پسین شمار توئی خویش را بیازی مدار

۳۷ - جلد اول ص ۱۶ شماره ۶۵:

چو زین بگذری مردم آمد پدید شد این بند ها را سراسر کلید

۳۸ - مینوی خرد، فصل ۴۵ ص ۶۶ شماره ۱۱.

۳۹ - جلد اول ص ۱۶ شماره ۶۲:

پذیرنده هوش و رای و خرد مراورا دد و دام فرمان برد

۴۰ - همه داد و رای است و شرم است و مهر

نگه کردن اندر شمار سپهر

۴۱ - ج اول ص ۱۵ شماره های ۴۳ و ۴۴:

پدید آمد این گنبد تیزرو شگفتی نماینده تیزرو (توبنو)

ابره ودو(دوده) هفت شد کدخدای گرفتند هر يك سزاوار جای

۴۲ - شاید مقصود فردوسی ریاست و مدیریت فرد فرد این ۱۲ و ۷ نقیب باشد

نه ریاست هفت بردوازه، در غیر اینصورت با محتوای مینوی خرد متفاوت خواهد

بود نگاه کنید به مینوی خرد ص ۲۳، فصل هفتم شماره های: ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۵ و ۲۱.

۴۳ - مینوی خرد، فصل ۴۸ ص ۶۶ شماره های ۱۶ تا ۲۱.

۴۴ - در حقیقت هر شاهنامه خوانی هنگام مطالعه این بخش تصور می کند که

این هفت اشاره است به هفت سیاره اما اندیشمند پارسی مدلل، می دارد که غرض شاعر

هفت سیاره نبوده و هفت ستاره هفت برادران بوده است، در مینوی خرد نیز این چنین

است و مترجم آنرا هفت اورنگ خوانده است.

۴۵ - ج اول ص ۱۷ شماره های ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۶ که محققان روسی آنها را

در قلاب گذاشته اند.

نگه کن برین گنبد تیز گرد که درمان ازو است و زو است درد

نه گشت زمانه بفرسایش نه آن (این) رنج و تیمار بگزایش

نه از جنبش (چرخ) آرام گیرده می نه چون ما تباهی پذیرد همی

بچندین فروغ و به چندین چراغ بیاراستند چون بنوروز باغ

۴۶ - مینوی خرد ص ۲۲ فصل ۷ شماره ۹ و برای رزوان به ص ۱۵۷ متن

کتاب.

۴۷ - ج اول ص ۱۷ شماره ۷۵:

ز یاقوت سرخ است چرخ کبود

نه از آب و گرد (باد و آب) و نه از باد و دود (گرد و دود)

۴۸ - مینوی خرد، ص ۲۴ فصل هشتم شماره ۷.

۴۹ - در پایان داستان اسکندر:

- الا ای برآورده چرخ بلند
 چه داری به پیری مرا مستمند
 جلد هفتم ص ۱۱۱ شماره ۱۹۵۹
 چو بودم جوان در برم (برترم خوشروان) داشتی
 به پیری چرا (مرا) خوار بگذاشتی ۱۹۱۵
 چنین داد پاسخ سپهر بلند
 که ای فرد «پیر» گوینده بی گزند ۱۹۱۹
 تو از من بهر باره برتری
 روان را بدانش همی پروری ۱۹۲۱
 خور و خواب و رای نشستن ترا (ست)
 به نیک و به بد راه جستن ترا (ست) ۱۹۲۳
 از آن خواه راحت که راه آفرید
 شب و روز و خورشید و ماه آفرید ۱۹۲۴
 و این مطلب را خیم به بهترین وضع ارائه کرده است:
 شادی و غمی که در نهاد بشر است
 نیکی و بدی که در فضا و قدر است
 با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل
 چرخ از من و تو هزار بیچاره تراست
 ۵۵ - مینوی خرد، ص ۴۷ و ۴۶ فصل ۲۷ شماره های ۵ - ۳ و ۱۲ - ۱۰
 ۵۱ - ج اول ص ۱۸ شماره ۷۷ : ز خاور برآید سوی باختر
 (نگیرند بر یکدگر را گذر)
 نباشد ازین یک روش راست
 ۵۲ - مینوی خرد ص ۶۷ فصل ۴۸ شماره های ۲۷ - ۲۴
 ۵۳ - جلد اول ص ۱۸ شماره ۷۹ :
 ایا آن (الا ای) که تو آفتابی همی
 چه بودت (چه ندتا) که بر من نتابی همی
 ۵۴ - کجا آذر مهر برزین کنون بدانجا فروزد همی رهنمون
 ۵۵ - جلد ۵ ص ۵۳ شماره ۷۶۸
 چو (که) هرمزد بادت بدین پایگاه
 چو بهمن نگهدار فرخ (تخت) و کلاه
 ۵۶ - جلد ۵ ص ۵۳ شماره ۷۶۹
 همه ساله اردیبهشت هژیر
 نگهبان تو باهش و رای پیر (بابهرام و تیر)
 ۵۷ - جلد ۵ ص ۵۳ شماره ۷۷۵
 چو شهریورت باد پیروزگر (ز شهریر بادی تو) پیروزگر
 بنام بزرگی و فر و هنر
 ۵۸ - جلد ۵ ص ۵۳ شماره ۷۷۱
 سفندارمند پاسبان تو باد
 خرد جان و روشن روان تو باد
 ۵۹ - جلد ۵ ص ۵۳ شماره ۷۷۲

چو خردادت ازیاوران بردهاد (ترا باد فرخ نیا و نژاد)

ز مرداد باش از (از خرداد بادا) برو بوم شاد

۶۵ - جلد ۵ ص ۵۳ شماره ۷۷۲ در زیر صفحه شماره ۴

تن چارپایانت مرداد باد همیشه تن و جانست آباد باد

۶۱ - نگاه کنید به کتاب دیگر کویاجی آئین‌ها و افسانه‌های ایران و چین

ص ۲۵۶/۲۵۲.

۶۲ - جلد هشتم ص ۱۹۶ شماره ۲۴۴۲

بدوگفت کسری که ده دیو چیست کزیشان خرد را بیایدگریست

جلد هشتم ص ۱۹۶ شماره ۲۴۴۳

چنین داد پاسخ که آرزو و نیاز دو دیوند با زور و گردنفرز

جلد هشتم ص ۱۹۶ شماره ۲۴۴۴

دگرخشم ورشك است و ننگ است و کین چو نام (و) دو روی ناپاکدین

جلد هشتم ص ۱۹۶ شماره ۲۴۴۵

دهم آنک از کس ندارد سپاس بنیکی و هم نیست یزدان‌شناس

جلد هشتم ص ۱۹۶ شماره ۲۴۴۶

بدوگفت ازین شوم ده‌با (هر) گزند کدامست آهرمن (اهریمن) وزورمند

جلد هشتم ص ۱۹۶ شماره ۲۴۴۷

چنین داد پاسخ بکسری که آرزو ستمکاره دیوی بود دیرساز

۶۳ - مینوی خرد ص ۲۲ فصل ۷ شماره ۱۵ و دربارہ آرزو به صفحه‌های ۹۵، ۹۶، ۹۷،

۳۵، ۳۳، ۷ همان کتاب.

۶۴ - مینوی خرد ص ۳۴ فصل ۱۷ شماره ۴ - ۱.

۶۵ - سؤال‌ها و جواب‌ها از متن شاهنامه جلد هفتم ص ۴۵۴/۵ :

۱۷۴۲: و دیگر که فرمود تا هفت چیز بپرسم ز دانندگان تو نیز

۱۷۴۴: بفرمود تا موبد موبدان بشد پیش با موبدان و ردان

۱۷۴۷: بموبد چنین گفت کای رهنمون چه چیز آنکه خوانی همی اندرون

۱۷۴۸: دگر آنکه پیروش خوانی همی جزین نیز نامش ندانی همی

۱۷۴۹: زبرچیت ای مهتر و زبرچیت همان بی‌کرانه که و خوارکیست

۱۷۵۵: چه چیز آنکه نامش فراوان بود مراورا بهرجای فرمان بود

پاسخ‌ها:

۱۷۵۳: برون آسمان و درونش هواست زبر فر یزدان فرمان رواست

۱۷۵۴: همان بی‌کران درجهان ایزدست اگر تاب‌گیری بدانش بدست

۱۷۵۵: زبرچون بهشت و دوزخ به‌زیر بد آنرا که باشد به یزدان دلیر

۱۷۵۶: دگر آنکه بسیار نامش بود رونده بهرجای کامش بود

۱۷۵۷: خرد دارد ای پیر بسیار نام رساند خرد پادشا را بکام

۱۷۶۴: دگر آنکه دارد جهاندار خوار بهر دانش از کرده کردگار

۱۷۶۵: ستاره‌است رخشان ز چرخ بلند که بینا شمارش بداند که چند

۱۷۶۶: بلند آسمان را که فرسنگ نیست کسی را بدو راه و آهنگ نیست

- ۱۷۶۷: همی خوارگیری شمار ورا همان گردش روزگار ورا
 ۶۶ - مینوی خرد ص ۵۷ فصل ۳۹ شماره‌های ۳-۸.
 ۶۷ - همان کتاب ص ۶۱ فصل ۴۳ شماره‌های ۱۵ و ۹.
 ۶۸ - همان کتاب ص ۶۵ فصل ۴۸ شماره ۲.
 ۶۹ - همان کتاب ص ۶۷ شماره ۲۲.
 ۷۵ - جلد هفتم ص ۴۵۶.
 ۱۷۸۵: زگیتی (به گیتی) زیان کارتر کارچیست که بر کرده او (آن) بیاید گریست
 ۱۷۸۶: چه دانی تو اندر جهان سودمند که از کردش مرد گردد بلند
 پاسخ:
 ۱۷۸۷: فرستاده گفت آنک دانایا بود همیشه بزرگ و توانا بود
 ۱۷۸۸: نن مرد نادان زگل خوارتر بهر نیکنی ناسزاوارتر
 اما موبد از پاسخ سفیر ناراضی است و می گوید:
 ۱۷۹۵: بدو گفت موبد که نیکو نگر بیندیش و ماهی بخشگی مبر
 و سفیر می گوید:
 ۱۷۹۱: فرستاده گفت ای پسندیده مرد سخنها ز دانش توان یاد کرد
 ۱۷۹۲: تو این گر دگرگونه دانی بگوی که از دانش افزون شود آبروی
 و موبد پاسخ می دهد:
 ۱۷۹۳: بدو گفت موبد که اندیشه کن کز اندیشه با زیب گردد سخن
 ۱۷۹۴: زگیتی هر آنکو بی آزارتر چنان دان که مرگش زیان کارتر
 ۱۷۹۵: به مرگ بدان شاد باشی رواست چو زاید بدو نیک تن مرگ راست
 ۱۷۹۶: ازین سودمندی بود زان زیان خرد را میانجی کن اندر میان
 ۷۱ - مینوی خرد ص ۵۵/۵۲ فصل ۳۴ شماره‌های ۱۱-۱۰ و فصل ۳۵ شماره‌های
 ۳۳ - ۱.
 ۷۲ - درین فصل يك سؤال و ۳۲ پاسخ وجود دارد که همه درباره گناهکاران
 است.
 ۷۳ - جلد هفتم ص ۴۵۸ شماره ۱۸۲۸ :
 به بینید تا جم و کاوس شاه چه کردند کز دیو جستند راه
 جلد هفتم ص ۴۵۸ شماره ۱۸۲۹:
 پدر همچنان راه ایشان بجست (گرفت) به آب خرد جان تیره بشت
 (ز کژی ره دیو آسان گرفت)
 ۷۴ - مینوی خرد ص ۷۴ فصل ۵۶ شماره ۲۱.
 ۷۵ - هوا را مر پیش رای و خرد کران پس خرد سوی تو نتگرد
 خردمند را خلعت ایزد یست سزاوار خلعت نگه کن که کیست
 ۷۶ - چنین داد پاسخ که کردار بد بود خصم روشن روان خرد
 چنین داد پاسخ که راه خرد ز هر دانشی بیگمان بگذرد
 ۷۷ - جلد هفتم ص ۴۵۵ :
 ۱۷۵۷: خرد دارد ای پیر بسیار نام رساند خرد پادشا را بکام

۱۷۵۸: یکی مهرخوانند (خوانندش) و دیگر وفا خرد دور شد درد ماند و جفا
 ۱۷۵۹: زبان آوری راستی خوانندش بلند اختری زیرکی دانش
 ۱۷۶۰: گهی بردبار و گهی رازدار که باشد سخن نزد او پایدار (استوار)
 ۱۷۶۲: تو چیزی مدان کز خرد بر تراست خرد بر همه نیکوئیها سر است
 ۷۸ - مینوی خرد ص ۵۰ فصل ۳۴ شماره ۵.

۷۹ و ۸۰ - مینوی خرد ص ۵ - ۴ شماره های ۵۳ و ۵۴.

۸۱ - چنین داد پاسخ که باری نخست دل از عیب جستن بیایدت بست
 اگر مهتری بر تو رشک آورد چو کهنتر شود او سرشک آورد
 سه دیگر سخن چین دورویه مرد بدان نا برانگیزد از آب گرد
 چو گویند گوید ز هرجایگاه سخن گفت ازو دور شد فروجاه
 چیزی ندارد خردمند چشم کرو باز ماند بیبچد ز خشم

